

# تاریخ

# کوکچا



حضرت علامہ  
ابن کثیر

سیاسی  
لوہے





مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی



مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

## تاریخ سیاسی کهگیلویه

نویسنده: سیدمصطفی تقوی مقدم

حروفچینی و صفحه‌آرایی: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

آمانسازی، طراحی و چاپ:

مؤسسه فرهنگی، پژوهشی چاپ و نشر نظر ۸۸۴۳۲۹۴-۸۸۲۸۹۰۳

طرح روی جلد: میامک فولی‌زاده/نظر

لینوگرافی: کوه نور

صحافی: شیرازه

چاپ اول: تابستان ۱۳۷۷

تعداد: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۷۰۰۰ ریال

تهران: خیابان ولی‌عصر، شهید فیاضی (فرشته)، پش چناران، شماره ۱۲۸

صندوق پستی: ۱۹۳۹۵/۱۹۷۵، تلفن: ۸-۲۹۴۰۳۷

## فهرست مطالب

۱-۴	● مقدمه
-----	---------

### کهگیلویه قبل از اسلام

۷-۱۰	● عیلام
۱۰-۱۶	● هخامنشی
۱۶	● سلوکیها
۱۷	● اشکانیان
۱۷-۲۲	● ساسانیان

### کهگیلویه در دوره اسلام

۲۵-۴۸	● از سقوط ساسانیان تا ظهور صفویه
۴۹-۷۸	● صفویه
۷۹-۸۳	● افشاریه
۸۵-۹۸	● زندیه
۹۹-۲۴۸	● قاجاریه
۲۴۹-۳۰۳	● کهگیلویه از مشروطیت تا سلطنت رضاشاه
۳۰۵-۴۰۶	● کهگیلویه در دوره رضاشاه
۴۰۷-۵۴۳	● کهگیلویه در دوره محمدرضاشاه
۵۴۵-۵۵۱	□ کتابنامه
۵۵۳-۵۸۰	□ نامهای اشخاص

□ اسناد و تصاویر



## مقدمه

کشور ایران به لحاظ جمعیت و جغرافیا دارای چندگونگی است. اقوام مختلفی با ویژگیهای فرهنگی و مذهبی متفاوت در مناطق جغرافیایی مختلف، مجروحاً واحد سیاسی بزرگی به نام ایران را تشکیل داده‌اند. بررسی تاریخ تحولات سیاسی چنین کشوری بدون بررسی تاریخ تحولات مناطق تشکیل دهنده آن، کامل نخواهد بود. چون هر منطقه‌ای اگرچه در روند کلی تحولات خود با تحولات عمومی کشور مشترک است، اما تاریخ ویژه خود را داشته و حوادث و تحولاتی را نیز دیده است که گاه بر تحولات کلی کشور تأثیر نهاده و گاه از آن تأثیر پذیرفته است. بنابراین، رابطه‌ای تعاملی میان تاریخ ملی کشور و تاریخ مناطق تشکیل دهنده آن وجود دارد و درک درست هر کدام بدون دیگری میسر نیست. از این رو برای تکمیل تاریخ تحولات سیاسی ایران توجه به تاریخ اختصاصی مناطق مختلف کشور ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است و به همین سبب تک‌نگارهای محلی از اهمیت خاصی برخوردارند.

منطقه کهگیلویه هر چند بخش کوچکی از سرزمین پهناور ماست اما گذشته‌ای پرماجرا و تاریخی پرحادثه دارد. بررسی تاریخ تحولات سیاسی آن، علاوه بر اینکه کوششی است برای شناساندن یک منطقه، گامی است در جهت تکمیل تاریخ تحولات سیاسی کشور. اما متأسفانه، این منطقه و ایلات آن، به رغم برخورداری از پیشینه‌ای درخشان، در زمینه تاریخنگاری بسیار مظلوم واقع شده است. چراکه اغلب حوادث آن اصولاً در تاریخ ثبت نشده‌اند. جایگاه و اهمیت این منطقه در سراسر تاریخ ایران، به ویژه در دوره‌های صفویه، افشاره، زند، قاجار و پهلوی و همچنین حماسه‌های مردم آن در دفاع از میهن در مرزهای ایران و عثمانی (ترکیه و عراق امروزی) تا کوران‌های خلیج فارس و دریای عمان و نواحی شرقی کشور از چشم و قلم تاریخنگاران دور مانده و یا به صورت بسیار جزئی و در حاشیه سایر حوادث مورد اشاره قرار گرفته‌اند. اما هنگامی که این مردم در برابر ستمها و تعدیات حکام دست به قیام می‌زدند دولتهای وقت آنها را یاغی و شرور می‌نامیدند و سرکوبشان می‌کردند. در این مواقع تاریخنگاران

قلم به دست می‌گرفته و این سرکوبیها و لشکرکشیها را با احتمال و ابهام و بدون ذکر علل واقعی قیام به هوان حسن تدبیر و اقتدار شاهان و حاکمان در ندمیر اشراق و باغبان و بحاد بقم و امبت فلمداد و در تاریخ نت می‌کردند. تدبیرگونه است که صنون تاریخی غالباً نیم‌رحمی منعی و غیرواقعی از چهره مردم این منطقه به حواسده ارائه می‌کنند.

این مظلومیت مردم کهگیلویه، در تاریخنگاری معاصر، به ویژه در تاریخ دوره بهلولی بیز به چشم می‌خورد. در چند دهه اخیر تعدادی از پژوهشگران از منظر باستان‌شناسی، جمعیت‌شناسی و مردم‌شناسی، مطالعاتی در مورد کهگیلویه و ایلات آن انجام داده و همچنین برخی از افراد منطقه در مورد تاریخ آن تألیفاتی داشته‌اند این اقدامات، اگر چه بدون کاستی بوده‌اند، و بعضاً دارای ابرادهای اساسی هستند، اما با این حال، چون در مجموع به روشن شدن وقایع کمک می‌کنند بسیار درخور تقدیرند.

کتابی که هم‌اکنون در دست دارید یک دوره تاریخ تحولات سیاسی کهگیلویه از آغاز تا انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ هـ. ش را در بر می‌گیرد. طبعی است که سب نحوه تاریخنگاری پیشینان و نت شدن بسیاری از حوادث مربوط به این منطقه، این نوشته بی‌رسی تواند به دور از کاستی باشد. با این حال سعی شد تا آنجا که مقدور است دست‌کم کاستیهای دیگر نوشته‌های مشابه را نداشته باشد و مرایا و ویژگیهای زیر نیز در آن ملحوظ شود:

۱. کوشش شد که اصول روش تحقیق علمی مورد توجه قرار گیرد و مطالب کتاب از انتخاب لازم برخوردار باشد. همچنین تا تسرکر بر اصل موضوع مورد مطالعه، از بیان مطالب برآمده و حاشیه‌ای خارج از موضوع اجتناب شد. بنابراین، چون در این کتاب هدف، بررسی «تاریخ تحولات سیاسی کهگیلویه» است از ذکر مطالبی که مربوط به «تاریخ عمری» این منطقه می‌شوند، خودداری شد.

۲. سعی شد مطالب کتاب، ضمن فرار گرفتن در چهارچوبه مورد نظر، در محدوده موضوع خود از جامعیت و پیوستگی برخوردار باشند. بدین منظور تحولات سیاسی کهگیلویه و ایلات آن در همه ادوار مورد توجه قرار گرفت و ناچایی که مقدور بود تلاش شد که از گسستگیها کاسته شود و حوادث به صورت پیوسته و تاریخمند مورد بررسی قرار گیرند.

۳. در این کتاب، تاریخ منطقه تا تکه بر تاریخ ملی نوشته شد از این رهگذر نه تنها رابطه تعاملی و ملی - معلولی میان تحولات سیاسی منطقه و تحولات سیاسی کشور نشان داده می‌شود بلکه روشن می‌شود که بسیاری از حوادث منطقه ریشه در حوادث مرکز داشته‌اند و علت واقعی را باید در تحولات سیاسی کشور جست و جو کرد. بنابراین، فهم درست بسیاری از حوادث منطقه بدون آگاهی از تاریخ کشور میسر

نمی‌شود. از این رو میزان آگاهی تاریخنگار منطقه از تاریخ کشور و نوع پیش‌اورنسیت به تحولات سیاسی کشور به خصوص در دو سده اخیر، و مهم‌تر از همه، مقاطع مشروطیت و سلسله پهلوی، در کیفیت تحلیل و نگارش تک‌نگاریهای محلی تأثیر اساسی دارد. بر همین پایه، در این نوشته سعی شد تا آگاهی شخصی نویسنده در زمینه‌های یاد شده در خدمت تاریخنگاری کهگیلویه قرار گیرد و حوادث مربوط به آن در همه ادوار، از جمله دو سده سده اخیر، در بستر و مقطع زمانی دقیق خود و هر چه واقع‌بینانه‌تر به رشته تحریر درآید.

۴. نگارنده برای این کتاب، علاوه بر کتب تاریخی معتبر، از اسناد موجود در «مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران»، «مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی» و «سازمان اسناد ملی ایران» بهره برده و برخی از این اسناد را برای نخستین بار در این کتاب منتشر می‌کند تا تأمل در آنها زمینه را برای تحقیق بیشتر در تاریخ سیاسی منطقه فراهم سازد.

۵. علاوه بر کتب و اسناد، کارشناسان مرکز مطالعات تاریخی و فرهنگی عشایر قریب به ۲۰۰ ساعت با چند تن از آگاهان ایلات مختلف منطقه، که همه از شاهدان و بعضاً از سازندگان حوادث تاریخ معاصر منطقه بوده‌اند، مصاحبه‌هایی به عمل آورده بودند که از مطالب آنها، به عنوان منابع دست اول، در نگارش این کتاب استفاده شد. برخی از مطلعان محترم منطقه نیز از راه لطف اطلاعات خود را به صورت کتبی یا شفاهی در اختیار نویسنده قرار دادند که در این مورد از آقایان عطا طاهری، حیدرقلی پورمحمدی و محمد نریمانی تشکر می‌کنم و برای شادروان حاج اسفندیار جمشیدی از خدای منان آمرزش می‌طلبم.

۶. در این کتاب، وقایع ادوار قبل از سلسله پهلوی بر طبق تاریخ «هجری قمری» و وقایع مربوط به این سلسله بر طبق تاریخ «هجری شمسی» نوشته شده‌اند.

لازم به ذکر است که سراسر منطقه‌ای که از سال ۱۳۴۲ هـ. ش «فرمانداری کل کهگیلویه و بویراحمد» و از سال ۱۳۵۵ هـ. ش «استان کهگیلویه و بویراحمد» نامگذاری شد، به علاوه نواحی بهمان و رامهرمز، در سراسر تاریخ از قبل از اسلام تا سال ۱۳۴۲ هـ. ش در تمام متون تاریخی و جغرافیایی با عناوینی چون «رم جیلویه»، «جبال جیلویه» و «کوه گیلویه» شناخته شده است. بدین سبب و به منظور رعایت موازین علمی و امانت تاریخی، نویسنده خود را موظف دید که از این منطقه با همان نام تاریخی خود یاد کرده و ایلهای نویی، بویراحمد، بابویی، بهمنی، طیبی، چرام و دشمن‌زیاری را به عنوان مجموعه‌هایی ساکن در این منطقه مورد بررسی قرار دهد.



مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران تحت ریاست و مدیریت برادر بزرگوارم جناب آقای محمدحسین طارمی در پیشرفت امر پژوهش و فراهم کردن زمینه مناسب برای فعالیت پژوهشگران شاهد تحولی اساسی شد. بدون تردید این نوشته مولود آن تحول است. به جاست که از ایشان و آقایان هداثه شهبازی و سیدصادق خرازی معاونان پژوهشی سابق و کنونی ایشان که با الطاف خود همواره مشوق نویسنده بودند، کمال سپاسگزاری را داشته باشم و توفیق روزافزونشان را از خداوند متعال بخواهم.

برادر اندیشمند جناب آقای سیدمرتضی تقوی متن دستنوشته این کتاب را مطالعه و نکات سودمندی را پادآوری کردند. همچنین همکاران عزیزم در بخشهای کتابخانه، اسناد و حروفچینی و صفحه‌آرایی مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، صمیمانه و گاهی بیش از وظیفه اداری با اینجانب همکاری کردند، بدین‌وسیله از همه آنان سپاسگزاری می‌کنم.

نویسنده خدای را سپاس می‌گزارد که توفیق یافت تا بتواند در حد توان در تاریخنگاری کشور و زادگاه خود شرکت جوید و سهمی، هرچند اندک، در این مورد داشته باشد. این نوشته اگر بتواند برای خواننده محترم سئوالهای جدیدی ایجاد کرده و بدین‌وسیله زمینه تحقیقات دقیق‌تر و گسترده‌تری را در مورد تاریخ سیاسی کهگیلویه و ابلاات آن فراهم سازد هدف نویسنده را برآورده ساخته است.

کهگیلویه قبل از اسلام



## کهگیلویه در دوره عیلام

منطقه‌ای که امروز استان کهگیلویه و بویراحمد نام دارد، از دیرباز مسکونی بوده است. بررسی نوشته‌ها و آثار در دسترس، تاریخ دقیق آغاز زندگی اجتماعی را در این منطقه روشن نمی‌نماید؛ هر چند کشفیات آبی باستانشناختی به تشخیص این تاریخ کمک خواهد کرد، اما هم‌اکنون تنها ابزارکار محققان، آثار در دسترس مورخان است، که نشان می‌دهند از حدود پنج هزار سال پیش، اقوام عیلامی در بخشی از سرزمین ایران کنونی زندگی و حکومت می‌کردند که محدوده کنونی استان کهگیلویه و بویراحمد را نیز شامل می‌شد.

### جغرافیای تاریخی و تقسیمات کشوری

سرزمین عیلام از مغرب، به مرزهای کنونی ایران و عراق می‌رسید و از مشرق قسمتی از استان فارس را تا نزدیکیهای استخر شامل می‌شد که هنوز خرابه‌های آن در نزدیکی تخت جمشید باقی است؛ نواحی جنوبی آن به خلیج فارس منتهی می‌شد و سرحد شمالی آن را بزرگراهی که از بابل به اکباتان می‌رفت محدود می‌کرد و این سرزمین استانهای لرستان، ایلام، خوزستان، چهارمحال بختیاری، کهگیلویه و بویراحمد، سمت غربی استان فارس و بخش اعظم استان بوشهر کنونی را شامل می‌شد. البته حدود مذکور براساس قدرت و ضعف دولت تغییر می‌کرد؛ مثلاً هنگامی که دولت عیلام قدرتمندتر بود، مرزهای خود را از سمت غرب به رود دجله می‌رساند و در هنگام ضعف، مقدار زیادی از نواحی غربی سرزمین خود را تا

دامنه‌های جبال به سومریان تسلیم می‌کرد.<sup>۱</sup> از تقسیمات کشوری نواحی تحت نفوذ دولت عیلام اطلاعات زیادی در دسترس نیست، اما برپایه اطلاعات موجود، این نواحی به ۵ منطقه تقسیم می‌شده است:

۱. ماساباتیکی یا ماساباتیسی (Masabatic) که بعداً به ماه سیدان معروف شد و استان ایلام کنونی را شامل می‌شود.
۲. سیماش (Simash) که حدود دقیق آن مشخص نیست، اما بخشهایی از استانهای خوزستان، لرستان و اصفهان کنونی را در بر می‌گرفت.
۳. شوش که استان خوزستان کنونی را در بر می‌گرفت و مرکز آن شهر باستانی شوش بود. بخش شمالی و شمال غربی این ناحیه در قرون بعد مسکن الوار بود و آثار شهر لور در نزدیکی اندیمشک باقی است.
۴. کرببانه (Corbiana) که نویسندگان یونانی آن را بین ماد و سوسیان (شوش)، از شرق به رود دز و از غرب به رود کرخه (صیمره) محدود دانسته‌اند. این منطقه بخشی از استان لرستان کنونی را شامل می‌شود.
۵. انشان (Anshan) یا انزان که مهم‌ترین ایالت عیلام بود و مناطق کوهستانی شرق خوزستان، قسمت غرب شمال غربی فارس و نواحی جنوب غربی اصفهان، یعنی تمام استان کهگیلویه و بویراحمد، بخش غربی استان فارس (سپیدان - ممسنی)، بخش شرقی استان خوزستان (بهبهان - ایذه مسجد سلیمان) و قسمت اعظم استان چهارمحال و بختیاری کنونی را شامل می‌شد. محل شهر انشان تا این اواخر ناشناخته مانده بود، تا اینکه هانسن با استناد به شواهد تاریخی و باستانشناختی حدس زد که محل آن در نزدیکی دهکده «ملیون» واقع در دشت بیضا (فارس) بوده و سرانجام باستانشناس دیگری به نام سامیر محل پیشنهاد شده را حفاری و شهر باستانی انشان را کشف کرد و آثار عیلامی فراوانی از آنجا به دست آورد.<sup>۲</sup>

بنابراین، استان کهگیلویه و بویراحمد بخشی از ایالت انشان، که مهم‌ترین ایالت

۱. سرپرسی سایکس. تاریخ ایران. ترجمه سیدمحمدنقی داعی فخرگیلانی. تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.  
 ۲. اسکندر امان‌اللهی بهاروند. قوم لور. تهران، آگاه، ۱۳۷۰. ص ۶۳-۶۱.

دولت عیلام به شمار می‌آمد، بوده است. این ایالت بدین سبب اهمیت دارد که خاستگاه هخامنشیان بود که توانستند بزرگ‌ترین سلسلهٔ ایرانی را تأسیس کنند.

### نژاد، زبان، خط، مذهب

ریشه نژادی عیلامیان به روشنی مشخص نیست، ولی برخی از محققان همانند دیولافوا و دمورگان معتقدند که اصل آنها حبشی است. قدیم‌ترین زبان اهالی این مملکت، زبان انزانی بوده است. مردم عیلام اولین قوم متمدن در ایران هستند که صاحب خط بودند و به خط میخی می‌نوشتند. اعتقادات مذهبی عیلامیان چندان روشن نیست؛ همین قدر معلوم است که عالم در نظر عیلامیان پر از ارواح بود. خدای بزرگ را شوشیناک می‌نامیدند که پرستش آن مختص پادشاهان و پیشوایان مذهبی (کهنه) بود و پس از آن، به شش رب‌النوع (الهه) و پس از رب‌النوعها به گروهی از ارواح معتقد بودند که هر کدام از این ارواح خدای ساکنان محلی خاص محسوب می‌شدند.

### اوضاع سیاسی

اهالی عیلام مملکت خود را «انزان سوسونکا» می‌نامیدند. کلمهٔ عیلام به معنی کوهستان است و این منطقه به دلیل کوهستانی بودن، راههای تجاری و ارتباطی مناسبی نداشت. از نظر تشکیلات سیاسی می‌توان گفت که هرگاه دشمنان خارجی استقلال مملکت عیلام را تهدید می‌کردند، اقوام و طوایف گوناگون ساکن در آن همانند ملتی واحد به اتفاق از تمامیت ارضی خود دفاع می‌کردند، ولی در سایر مواقع هر یک از آنان زندگانی سیاسی - اجتماعی خاص خود را داشتند، یعنی در این دوره، عیلام تشکیلات سیاسی ملوک‌الطوایفی داشته و به ویژه طوایف ساکن نواحی کوهستانی آن همواره به صورت نیمه‌مستقل و یا مستقل زندگی می‌کردند.<sup>۳</sup>

۳. عباس اقبال آشتیانی و حسن پیرنیا. دورهٔ تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه. تهران، خیام، بی‌تا. ص ۴۴-۱۹.

همزمان با عیلامیان و در همسایگی آنها قوم دیگری به نام کاسیها (Kassites) زندگی می‌کردند که نام آنها برای اولین بار در حدود ۴۳۸۵ سال پیش در نوشته‌های آشوریان آمده است. محل سکونت این قوم استان لرستان کنونی را شامل می‌شد، اما از ناحیه شمال و مشرق توسعه یافته و به اعتقاد بعضی محققان نواحی اطراف همدان را نیز در بر می‌گرفت.<sup>۴</sup>

سرانجام دولت عیلام در نتیجه عوامل متعدد از جمله اختلافات داخلی، درگیری با کاسیها، درگیریهای متعدد و طولانی با آشوریان و بابلیان و غیره تضعیف شد و به تدریج مقهور اقوام آریایی گردید.

## کهگیلویه در دوره هخامنشی

### ورود آریائیها و تأسیس سلسله هخامنشی

مهم‌ترین اقوام آریایی که حدود ۳۰۰۰ سال پیش به ایران آمدند، سه قوم ماد، پارت و پارس نام داشتند، که هرکدام ناحیه‌ای از فلات ایران را به تصرف درآورده بودند و به صورت ملوک‌الطوایفی زندگی می‌کردند. پارسیان ابتدا در نزدیکی دریاچه ارومیه مستقر شدند و در حدود ۷۰۰ ق م به نواحی پارسوا (Parsua) یا پارسواش (Parsuash) واقع در قلمرو عیلام آن زمان و بختیاری کنونی مهاجرت کردند. این قوم به رهبری دودمان هخامنش ابتدا بر ایشان دست یافتند و سپس مناطقی همچون کهگیلویه و بخشی از استان فارس را ضمیمه آن کردند و آن را پارسه (Parsa) نام نهادند. پارسبها که از نسل مادبها در پارس ناراضی بودند از درگیری مادبها با آشوریها سود بردند و تمام منطقه عیلام را که در نتیجه جنگهای سخت با آشور کم‌سکنه و ناتوان شده بود، اشغال و پادشاهی جدیدی در ایشان (انزان) تأسیس کردند. دولت هخامنش به تدریج قلمرو خود را گسترش داد و مادها و کاسیها را زیر سلطه خود درآورد و سرانجام امپراتوری پهناور و قدرتمند

۴. رمان گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام. ترجمه دکتر محمد معین. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

هخامنشی را در سال ۵۵۰ ق م بنیان نهاد.

### جغرافیای تاریخی و تقسیمات کشوری

امپراتوری بزرگ هخامنشی از ۲۳ استان (ساتراپ) تشکیل شده بود که اسامی آنها در کتیبه داریوش بزرگ در بیستون به شرح زیر آمده است:

پارس، ایلام (اوج = Auja)، بابل، آشور، عرب، مصر، اهل دریا، سارد (لیدی)، یونان (یونانیهای آسیای صغیر)، ماد، ارمنستان، کپدوکیه، پرتو (خراسان)، زرننگ (سبستان)، هَرَبی و (هرات)، خوارزم، باختر (بلخ)، سفد، گندار (دره کابل)، سَکَ (سکاها)، شتکوش (دره رود هیرمند)، رُخج (بلوچستان)، مَکَ (مکران).<sup>۵</sup>

منطقه کهگیلویه بخشی از ساتراپ پارس را در بر می گرفت. در اینجا این سؤال مطرح می شود که در این مقطع زمانی، سکته منطقه ای که امروز کهگیلویه و بویراحمد نامیده می شود از چه نژادی بوده اند؟ اگرچه پاسخ صریح در هیچ منبعی نیامده، اما قرائن حکایت از آن دارد که اغلب یا قاطبه اهالی این منطقه از پارسیان هخامنشی و خود فرمانروای این منطقه بوده اند. زیرا از یکسو همان گونه که پیش از این ذکر شد، قلمرو حکومت عیلام بر اثر جنگهای طولانی با همسایگان، بخش عمده ای از جمعیت خود را از دست داده و کم سکنه شده بود، و از سوی دیگر در هیچ یک از الواح و کتیبه ها و متون یونانی، گزارشی از قیام و سرکشی مردمان کهگیلویه بر ضد هخامنشیان داده نشده و در شرح هیچ کدام از جنگهای هخامنشیان سخنی از نبرد میان مردم و دولت در این منطقه به میان نیامده، و برخلاف مادها، خوزیان، بابلیها، آشوریان و اقوام دیگری که شرح نبردهای آنان با هخامنشیان ثبت شده، در این خطه سخن از جنگ و سرکوب نبوده است. این قرائن نوعی سازگاری و یگانگی را میان مردم و دولت در این منطقه نشان می دهد. بنابراین، این احتمال تقویت می شود که در زمان هخامنشیان، حاکمان منطقه کهگیلویه و عمده ساکنان آن را پارسیان هخامنشی و یا سایر تیره های هم نژاد آنها تشکیل می داده اند.<sup>۶</sup>

۵. بهاروند، همان، ص ۶۸-۶۷.

۶. احمد اقتداری، خوزستان و کهگیلویه و ممسنی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۹، ص ۳۷۲.



### ساختار اجتماعی و سیاسی

نظام خانوادگی آریانها بر پایه مردسالاری بود و زنان اگرچه در فیاس با مردان اختیاری نداشتند، در عین حال بانوی خانه محسوب می شدند و در مجموع زن نزد آریانها نسبت به سایر مردمان آن روزگار، مقام مناسب تری داشت.

مهم ترین طبقات اجتماعی، سه طبقه مردان جنگی، بزرگان و روحانیان بودند. البته به دلیل سادگی آداب مذهبی، طبقه روحانیان در آغاز وجود نداشت؛ ولی به تدریج، ضرورت های اجتماعی شکل گیری آن را اقتضا کرد. شکل حکومت، ملوک الطوائفی بود و رؤسای نیره ها و قبایل به نوعی انتخابی بودند. در دوره هخامنشی طبقه روحانیان نفوذ چندانی نداشت و از تشکیلات آنها اطلاعی در دست نیست. طبقه ای نیز به نام طبقه نجبا وجود داشت که در میان آنها شش خانواده پارسی و شش خانواده مادی موقعیت ممتازی داشتند. ریاست ایالات ابتدا به رؤسای خانواده های پارسی و در مرتبه بعد به رؤسای خانواده های مادی سپرده می شد. علاوه بر دو طبقه مذکور، دو طبقه بزرگان و تجار وجود داشتند که از ساختار تشکیلاتی آنها نیز اطلاع زیادی در دست نیست.

در این دوره اگرچه به اصول کلی حکومت متمرکز توجه می شد، اما در مجموع مردمان ممالک تابعه ایران در اجرای آئین و آداب و عمل بر طبق عادات و همچنین حفظ مؤسسات ملی و سلسله امرای خود آزاد بودند. البته در زمان داریوش اول، تشکیلات سیاسی و تقسیمات کشوری مجدداً سازماندهی شد. او کشور را به سی ایالت تقسیم و برای هر کدام والی ای معین کرد که در آن زمان او را خشتر پوان یعنی شهریان یا نگهبان مملکت می گفتند. برای کمک به این والی یک نفر به مقام فرماندهی قشون محلی و یک نفر به مقام سردبیری کارهای کشوری منصوب می شد.

### زبان، خط و مذهب

زبان رسمی این دوره زبان پارسی قدیم، ولی زبان محاوره زبان پهلوی یا زبانی نزدیک به آن بوده است. خط مردمان این دوران خط میخی پارسی و مذهب اقوام

آریان با مذهب هندوها مشترک بود و همگی، عناصر را می پرستیدند ولی به تدریج تکامل یافت و به پرستش خدای بگانه مبدل شد. البته آریانه‌های ایرانی زودتر از هندوها مسیر تکامل را طی کردند و به توحید رسیدند. جدایی مذهب ایرانیها از هندوها در فاصلهٔ قرنهای چهاردهم تا نهم ق م صورت گرفته است. نهایتاً با ظهور و گسترش مذهب زرتشت این مذهب به تدریج به مذهب غالب ایرانیها تبدیل گردید. اعتقادات مذهبی در میان پادشاهان هخامنشی یکسان نبود و تسامح مذهبی ناشی از ملاحظات سیاسی در میان آنها رواج داشت، ولی توده‌های مردم همواره در اعتقادات خود صادق‌تر بودند. با وجود اینکه کیفیت اعتقادات مردم این دوره به درستی روشن نیست اما به احتمال قوی بعد از اهوزمزد چهار عنصر: نور (آفتاب و ماه)، آب، خاک و باد<sup>۷</sup> را می پرستیدند. هخامنشیان به تدریج زبان، فرهنگ و آداب و عقاید خود را جایگزین زبان، فرهنگ و عقاید ایلامیها و کاسیها نموده‌اند.

با توجه به اینکه گفته شد که غالب سکنهٔ کهگیلویه در این دوره از هخامنشیان یا نیره‌های هم‌نژاد آنان بوده‌اند. طبیعی است که این منطقه دارای ساختار اجتماعی عمومی ایران در این دوره بوده و از نظر سیاسی تابع سازمان و تشکیلات سیاسی آن بوده است. و از نظر اعتقادی دارای باورهایی شبیه آنچه بیان شد، بوده‌اند.

### نبرد کهگیلویان با اسکندر مقدونی

هنگامی که اسکندر مقدونی با تهاجم به ایران استقلال این کشور را به خطر انداخت، مردم ساکن در نواحی کهگیلویه با دفاع از سرزمین خود یکی از زیباترین حماسه‌ها را در تاریخ به نام خود ثبت کردند. اسکندر در دسامبر ۳۳۱ ق م پس از درهم شکستن نیروی داریوش سوم، با سپاه عظیم خود از شوش برای تسخیر پرس‌پولیس (استخر) و به دست آوردن گنجینه‌های شاهان هخامنشی به حرکت درآمد. پس از پیمودن قریب به یکصد و پنجاه میل به دامنهٔ کوههای صعب‌العبور کهگیلویه که معبر پرس‌پولیس شناخته می‌شد رسید. وی که اوکسیان (خوزیان) را

۷. اقبال آشتیانی و پیربیا، همانا، ص ۱۲۳-۱۲۲.

مطیع و قشون خود را به دو قسمت تقسیم کرده بود، پارمن یون (Parmenion) را از راه جلگه (یعنی نواحی بهبهان و ممسنی) به طرف پارس فرستاد و خود با سپاهیان سبک اسلحه، راه کوهستانی را که به درون پارس امتداد می‌یافت در پیش گرفت. اسکندر منطقه کوهستانی کهگیلویه را از نظر نظامی منطقه‌ای استراتژیک می‌دانست و معتقد بود که پارسیان ممکن است سپاهیان و تجهیزات خود را در این منطقه استقرار دهند و منتظر ورود او شوند و از پشت سر به او حمله کنند. به این دلیل تصمیم گرفت از طریق کهگیلویه به پارس حمله و ضمن در هم شکستن مقاومت آنها این خطر را برطرف کند. بالاخره اسکندر در دریند پارس که معبری است تنگ و صعب‌العبور با مردم کهگیلویه درگیر شد محققان در مورد محل دقیق این معبر اختلاف نظر دارند. این معبر را برخی تنگ تکاب، برخی تنگ پیرزا یا تنگ نالی و برخی دیگر تنگ نامرادی، که هر چهار معبرهایی صعب‌العبور هستند، دانسته‌اند. این معابر همه در استان کهگیلویه و بویراحمد واقع هستند و هرکدام از آنها را صحنه دفاع سکنه کهگیلویه در مقابل سپاهیان اسکندر در نظر بگیریم، قرائنی آن را تأیید خواهند کرد. اما در متون تاریخی به وجود برف سنگین و جنگلهای انبوه در اطراف معبر اشاره شده است و این قرائن، تنگ نامرادی و یا تنگ نالی را محتمل‌تر می‌نماید. به هر حال آریوبرزن با بیست و پنج هزار<sup>۸</sup> سپاهی ارتفاعات دو لبه معبر را اشغال کرده و مترصد ورود اسکندر به معبر بود. هنگامی که سپاه اسکندر به نقطه‌ای از معبر وارد شد که از نظر نظامی مطلوب آریوبرزن بود، آریوبرزن دستور حمله داد. طرفان تیر و سنگ فلاخن بر مقدونیان باریدن گرفت. سنگهای عظیمی که از بالای کوه به درون معبر غلطانده می‌شد، گروه گروه از سپاهیان اسکندر را به هلاکت می‌رساند. آنها در موقعیت بسیار وخیمی قرار گرفته بودند و حتی تلاش آنها به منظور اینکه خود را به سپاهیان ایرانی برسانند و جنگ تن به تن را آغاز کنند ناکام ماند. اسکندر که به واسطه بی‌میلانی دربار ایران توانسته بود بدون دادن هیچ تلفاتی از دربندهای کیلیکیه و سوریه به راحتی بگذرد، می‌پنداشت که از این دربند هم به همان سادگی خواهد گذشت. از این روی محابا قشون خود را وارد معبر کرد،

۸. برخی منابع تعداد سپاهیان آریوبرزن را چهل هزار نفر نیز ذکر کرده‌اند (ری: اقتداری، همان، ص ۳۸۱).

اما مقاومت دلیرانه و مدبرانه سکنة کهگیلویه به او نشان داد که اشتباه کرده و در بن‌بستی نظامی گرفتار آمده است؛ زیرا امکان پیشروی نداشت و پذیرش عقب‌نشینی هم برایش دشوار بود. سرانجام وی ناگزیر سی استاد (یک فرسنگ) عقب‌نشینی کرد و به جلگه برگشت و با مشاوران خود به شور نشست. برخی از آنان راه ماد را برای رسیدن به پارس پیشنهاد کردند، ولی چون اجساد کشتگان آنها در داخل تنگ بر زمین مانده بود اسکندر این پیشنهاد را نپذیرفت. همچنین از برخی از اسرایی که در حوالی جلگه به اسارت گرفته شده بودند، تحقیقاتی به عمل آوردند. یک اسیر لیکایی (برخی از محققان که محل جنگ را تنگ تکاب می‌دانند، اسیر لیکایی را از اهالی لیکک بهمی دانسته‌اند) پس از تجاهل و امتناع اولیه از دادن اطلاعات در باره گذرگاههای منطقه، سرانجام با تهدید و تطمیع کوره راهی را نشان داد که بدان وسیله فشون اسکندر می‌توانستند از پشت به سپاه آریوبرزن حمله کنند. پس از آن اسکندر کراتر (Cratere) و مل آگر (Meleagre) را با سپاهیان تحت فرماندهیشان و نیز هزار نفر سوار تیرانداز به حفاظت اردوگماشت و به آنان دستور داد که با روشن نگاه داشتن آتشیهای بسیار و استقرار نیروها در گستره‌ای وسیع، چنان وانمود کنند که اسکندر همچنان در جلگه است و بدین‌گونه سپاه آریوبرزن را از حرکت وی بی‌خبر نگه دارند و سپس به راهنمایی اسیر لیکایی حرکت کرد و ضمناً به سپاهیان مستقر در جلگه دستور داد که با شنیدن سر و صدا و علائم نبرد، آنها هم به طرف معبر حرکت کنند و بدین‌گونه سپاهیان آریوبرزن را در محاصره کامل قرار دهند. اسکندر در پاس سوم شب، مخفیانه و بدون اینکه شیپور حرکت را به صدا درآورد، با اسلحه‌دارها و دسته‌ای که آزما نام داشت حرکت کرد و پس از دو شب و یک روز با تحمل مشکلات فراوان در باد و برف و سرما از جنگلها و صخره‌ها گذشت و به قلّه کوه رسید و نبرد شروع گردید. دیگر سپاهیان اسکندر که در جلگه مستقر بودند، طبق دستور قبلی، همین‌که از شروع نبرد مطلع شدند به معبر حمله کردند. سپاه آریوبرزن از هر سو مورد حمله و محاصره قرار گرفت، برخی از آنان کشته و زخمی و برخی فراری شدند. در این احوال آریوبرزن با چهل نفر سوار و پنج هزار پیاده به سپاه دشمن حمله کرد و با تلفات زیادی که بر آنان وارد ساخت

موفق شد از میان سپاه مقدونی بگذرد و حلقه محاصره را بشکند. او می‌خواست خود را به پایتخت برساند و قبل از رسیدن مقدونیها آن را اشغال و حفاظت کند. اما قشونی که اسکندر از طریق جلگه به سوی پارس اعزام کرده بود، سد راه او گردید. آریوبرزن در وضعی پرمخاطره قرار گرفت، زیرا نه می‌توانست به پایتخت برسد و نه تسلیم را با شرافت و جوانمردی خود سازگار می‌دید. از این روی چندان جنگید تا خود و همسرانش شرافتمندانه به خاک افتادند.<sup>۹</sup> نهایتاً اگر چه اسکندر موفق شد سلسله هخامنشی را براندازد و پایتخت آنها را ویران سازد، اما در این میان سکنه کهگیلویه در آن روزگار برگی ز زمین از غیرت و شجاعت و ایثار از خود برجای گذاشتند.

### کهگیلویه در دوره سلوکیها

سلوکیان حدود هشتاد سال بر قسمت اعظم خاک ایران حکومت کردند. در دوره سلوکیان شیوه حکومت و سازمانهای اداری و تشکیلات ساتراپهای عهد هخامنشی تغییر آشکاری نکرد. اگر چه از نحوه اعمال حاکمیت در مناطق گوناگون اطلاع زیادی در دست نیست اما به دلیل بیگانه بودن سلوکیان، مناطقی که موقعیت جغرافیایی آنها اقتضا می‌کرد و از دسترس حکام سلوکی به دور بودند، کمتر از حکومت مرکزی تبعیت می‌کردند؛ بدین‌گونه نوعی ملوک‌الطوایفی در برخی مناطق بنیان گرفت. منطقه کهگیلویه هم در این دوره چنین وضعی داشت و رؤسا و امرای محلی آن را اداره می‌کردند.<sup>۱۰</sup> تاکنون هیچ اثر تاریخی و باستانی که حکایت از حاکمیت سلوکیان بر این منطقه کند کشف نشده و این امر نشان می‌دهد که مردم این منطقه در یکی از حساس‌ترین فرازهای تاریخ ایران توانسته‌اند استقلال و هویت خود را حفظ کنند.

۱۰. همان کتاب، ص ۳۸۵.

۹. اقتداری، همان، ص ۳۸۵-۳۷۳.

## کهگیلویه در دوره اشکانیان

از دوره اشکانیان که حدود ۴۷۰ سال حکومت کردند، اطلاعات گسترده‌ای در دست نیست. نظام حکومتی در این دوره، تمرکز دوران هخامنشی را از دست داد و به ملوک الطوائفی گرایید. ایران در آن زمان به چند دولت کوچک‌تر از جمله ارمنستان، ماد، آدیابن، پارس، خوزستان، اصفهان، ری، کرمان، یزد، باختر و بعضی قسمتهای هند تقسیم شده بود. این ممالک در امور داخلی استقلال داشتند و مذهب و عادات و سلسله پادشاهی آنها محفوظ بود.<sup>۱۱</sup> باید منطقه کهگیلویه در این دوره جزء دولت پارس بوده باشد اما از تحقیقات پروفیسور فرای (Frye) این‌گونه استنباط می‌شود که کهگیلویه در ساتراپ الیمائید قرار داشته است. ساتراپ الیمائید قسمت اعظم ایلام باستان را در برمی‌گرفت، زیرا بیشتر خوزستان در این موقع از آن جدا شده بود.<sup>۱۲</sup> تمدن یونانی که به دست اسکندر و جانشینانش به ایران وارد شد، در ایران نفوذ چندانی نیافت. به ویژه با توجه به ملوک الطوائفی بودن دوره اشکانیان و آزادی و استقلال مناطق مختلف در حفظ آداب و آیینشان و نبودن مذهب رسمی فراگیر، می‌توان گفت که سکنه کهگیلویه قسمت عمده عقاید و رسوم خود را که از دوره هخامنشیان به ارث برده بودند، همچنان حفظ کردند.

## کهگیلویه در دوره ساسانیان

### جغرافیای تاریخی و تقسیمات کشوری

قبل از انوشیروان ایران به قسمتهایی تقسیم شده بود و هر قسمت را حاکمی اداره می‌کرد. اما خسرو انوشیروان تمام ایران را به چهار قسمت تقسیم کرد و هر قسمت را پاذگش (کُستک = سمت، کناره) گفت و بر مبنای یکی از جهات اربعه نام‌گذاری کرد.

۱. پاذگش شمالی (کُستک آذربایگان)، ۲. پاذگش شرقی (کُستک خورآسان = خراسان)، ۳. پاذگش غربی (کُستک خور و ران = خُربران = خورباران) و ۴. پاذگش

۱۲. بهاروند، همان، ص ۶۹.

۱۱. اقبال آشتیانی و پیرنیا، همان، ص ۱۷۲.

جنوبی (گستک نیمروز).<sup>۱۳</sup> گستک نیمروز شامل شهرستانهای اسپاهان، کرمان، ساکستان، خوزستان، یمن و پارس می‌شد. شهرستان پارس اراضی وسیعی را در برمی‌گرفت و از پنج ایالت به شرح زیر تشکیل می‌شد:

۱. اردشیر خُره به مرکزیت جور (فیروزآباد) که در زمان خلفای اسلامی شیراز مرکز آن شد؛ ۲. شاپور خُره به مرکزیت شاپور نزدیک کازرون که شهرهای عمده آن بیشاپور و کازرون بود و منطقه ممسنی (شولستان) نیز جزو آن محسوب می‌شد؛ ۳. دارابگرد به مرکزیت داراب کنونی؛ ۴. اصطخر که مرکز آن شهر باستانی اصطخر بود و ویرانه‌های آن هم‌اکنون به صورت تپه‌هایی در محل تخت طاووس در نزدیکی تخت جمشید باقی است و ۵. قباد خُره به مرکزیت ارجان یا ارگان. این منطقه بین استانهای پارس، خوزستان و اصفهان قرار داشت. بنابر روایت طبری، قباد اول ساسانی در مرحله سوم حکومت خود (۵۳۱-۴۹۹ م) شهر «رام قباد» را بنیان گذارد و این شهری است که به نام «بیرام قباد» (وه آمدکواد) نیز معروف و ارجان هم نامیده شده است. وی برای این شهر، کوره (ایالت) تشکیل داده بود. پروفیسور هاینس گاوپه، حدود احتمالی این ایالت را در اواخر دوره ساسانیان بدین‌گونه حدس زده است:

غرب: مسیر کنونی هندیجان (دورق)، رود طاب / کردستان (رامهرمز)؛ شمال: رودخانه خرسان (اصفهان) بین استانهای اصفهان و ارجان حوزه عشایر زم‌گیلویه؛ شرق: کوه دینار (اصفهان، استخر، شاپور)، رود پیرین سرآب سیاه (شاپور)؛ جنوب: رودخانه زهره (اردشیر خُره)، ناحیه بین سی و نیز و مهرویان (اردشیر خُره)، خلیج فارس.<sup>۱۴</sup>

بر پایه نظر گاوپه، ایالت قباد خُره به مرکزیت ارجان، استانهای کهگیلویه و بویراحمد، بوشهر و بخشی از استان خوزستان را در بر می‌گرفته است.

منطقه کهگیلویه که قبل از اسلام مکن قبیله گیلویه بود،<sup>۱۵</sup> به دلیل قرار گرفتن

۱۳. اقبال آشتیانی و پیرنیا، همان کتاب، ص ۲۴۲.

۱۴. هاینس گاوپه. ارجان و کهگیلویه از فتح عرب تا پایان دوره صفوی. ترجمه سعید فرهودی. تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۹. ص ۱۰-۱۳.

۱۵. همان، ص ۱۱.

میان شهرهای مهم و معتبر ساسانی مانند شهر گور (فیروزآباد کثونی)، بیشاپور، کازرون و آبادیها و روستاهای آبادان فارس از یک طرف و کوره اردشیرخره و کوره شاپورخره و نواحی ارجان، رامهرمز، هوجستان و اجار ساسانی (اهواز و گندی شاپور) از طرف دیگر که راههای خلیج فارس و اصفهان و ماد و همدان و تیسفون و شوش و گور و بیشاپور و استخر از آن می‌گذشت، بدون تردید از سرزمینهای استراتژیک و مورد توجه ساسانیان بوده است.

### وضع اجتماعی

این منطقه در دوره ساسانیان، یکی از دوره‌های خوب و معمور خود را پشت سر گذاشت و ساسانیان در این منطقه حضور چشمگیری داشتند. یکی از محققان در این باره می‌گوید:

من که خود در بیشتر ارتفاعات و دره‌ها و قله‌ها و دشتها و مراتع و جنگلهای بلوط این کوهستان وسیع به جستجوی آثار و ابنیه تاریخی گشته‌ام، به واقع و از روی کمال صحت می‌نویسم که در نقطه‌ای و سرزمینی و دره‌ای و دشتی و مرتعی و در پای قله کوهی در تمامی کوهستان کهگیلویه قدم نگذاشتم مگر آنکه آثار عمران و آبادی و خانه‌سازی و جوی و بند و نهر و سد و پل و آب‌بند و آبگیر دوره ساسانی به چشم نیینم. راستی را بی‌مبالغه باید گفت که سرتاسر این کوهستان وسیع نظامی به روزگار ساسانیان آبادان و پر از کشت و زرع و جوی و نهر و سد و بند و پل بوده است و این شبکه آبیاری وسیع بوده است که این سرزمین را در دوران ساسانی آن چنان آبادان و پر نعمت و پر محصول می‌داشته است که بی‌نیاز و سرفراز به تربیت دلاوران و مرزداران و شبانکارگان و فرمانداران بومی و کشتکاران و باغداران توفیق می‌یافته است، آن‌چنان که نه پارسی بوده‌اند و نه خوزی ولی هر دو ناحیه وسیع یعنی پارس و خوزستان را در کشاکش روزگاران پرنشیب و فراز گذشته حفظ و حراست می‌کرده‌اند.



او در ادامه می‌نویسد:

من می‌توانم ادعا کنم که از روی شواهد فرهنگ مادی باقی مانده، یعنی آثار باستانی برجای مانده، کوهستان کوه‌گیلویه در دوره ساسانیان بیش از همه عمر تاریخی خود آبادان بوده و مردمان آن در رفاه و آسایش و غرور و پیروزی و دانایی و بصیرت و کشاورزی زندگی می‌کرده‌اند.<sup>۱۶</sup>

### زبان، خط، مذهب

زبان و خط مردم در این دوره زبان و خط پهلوی بود. تا زمان ساسانیان، ایران مذهب رسمی نداشت ولی ساسانیان حکومت متمرکز عهد هخامنشی را با خصوصیت تازه‌ای که متکی بر مذهب رسمی واحدی بود، احیا کردند و دین زرتشت را دین رسمی سراسر مملکت مقرر داشتند. در نتیجه این امر، تشکیلات مذهبی نیرومندی در جنب دستگاه‌های حکومتی ایجاد شد و قدرت و نفوذ فوق‌العاده‌ای برای پیشوایان دینی به ویژه «مؤیدان موبد» در اداره امور کشور به وجود آمد. البته قرائتی حکایت از آن دارند که اجداد ساسانیان، از یک خانواده درجه اول نیمه مستقل پارسی بودند، قبل از رسیدن به سلطنت مذهب زرتشت داشتند و پس از نیل به سلطنت آن مذهب را گسترش دادند و رسمیت بخشیدند؛ زیرا «به روزگار اشکانیان ولایت استخر و ولایت بازرنگ واقع در کهگیلویه مفر فرمانروایی و قدرت فکری و مذهبی - روحانی و اداری آذربایجان پارس یعنی اردشیر ساسانی بوده است که در آنجا به نگهبانی معابد آنها اشتغال داشته‌اند. به طوری که برخی از محققین معتقدند که خاندان اردشیر در ولایت بازرنگ بومی و نژاده بوده و از آنجا برخاسته و به داراب گرد و کوره شاپور خوره رفته‌اند».<sup>۱۷</sup>

### ایل شبانکاره در کهگیلویه

منطقه کهگیلویه محل بیلاق و قشلاق طایفه شبانکاره نیز بوده است. اجداد

۱۶. انداری، همان، ص ۳۸۹. ۱۷. همان، ص ۳۸۹.

طایفه شبانکاره از سپهبدان مملکت پارس بودند و ستوران پادشاه را در صحرای «زَوَن» نگهداری می‌کردند و بدین سبب آنها را ستورداران نیز می‌گفتند. امرای شبانکاره خود را از نژاد اردشیر بابکان می‌دانستند. برخی از طوایف کتونی بویراحمد موسوم به «اردشیری» (مشمول بر طوایف نامرادی، قایدگیوی، گودرزی، اولاد علی مؤمنی) نیز خود را از نژاد اردشیر بابکان می‌دانند.<sup>۱۸</sup> پس از تسلط اعراب، طایفه شبانکاره از نواحی کهگیلویه متفرق گشتند و در ناحیه داراب سکونت گزیدند. البته در دوره اسلامی، طوایف شبانکاره توانستند مجدداً به نواحی کهگیلویه وارد شوند و برای بیلاق از منطقه زَوَن و نواحی اطراف آن استفاده کنند.

مجموعه مطالبی که تاکنون بیان شد نشان می‌دهد که منطقه کهگیلویه از قبل از هخامنشیان سکنة بومی داشته و به‌طور مشخص از زمان هخامنشیان محل سکونت اقوام آریایی بوده است، حتی در زمان سلوکیان و اشکانیان، خلوص و اصالت آنان محفوظ مانده و منابع موجود حکایت از تغییرات چشمگیری در بافت جمعیتی آن نمی‌کنند. این ترکیب جمعیتی به‌طور عمده در دوره ساسانیان نیز محفوظ ماند و اگر کوچ و مهاجرتی اتفاق افتاده باشد در حدی نبوده که بر ترکیب سکنة اصلی اثر بگذارد؛ برای مثال گاو به می‌گوید که قباد اول پادشاه ساسانی در حدود سال ۵۰۲ میلادی بخشی از جمعیت شمالی بین‌النهرین را به نواحی ارجان کوچاند،<sup>۱۹</sup> اما در هر حال سکنة بومی و اصیل منطقه بودند که در فراز و فرودهای سیاسی و نظامی حضور داشتند و این منطقه را همچون خانه خرد حراست می‌کردند. اردشیر چندین بار در دامنه‌های کهگیلویه با اشکانیان جنگید و اردوان آخرین پادشاه اشکانی را در دامنه کهگیلویه در کناره‌های رودخانه‌ای که از رامهرمز می‌گذشت، شکست داد.<sup>۲۰</sup> و این نشان می‌دهد که اجداد ساسانیان ساکنان این منطقه بوده‌اند. این منطقه، در دوره ساسانیان نه تنها جنگهای داخلی بسیار، بلکه حوادثی گوناگون

۱۸. محمود باور. کره گیلویه و ابلات آن. بی‌جا، بی‌تا، ۱۳۲۲. ص ۶۱

۱۹. گاربه، همان، ص ۲۳. ۲۰. افتداری، همان، ص ۳۸۹.

در عرصهٔ نبرد با دشمنان خارجی به خود دیده و حداقل در یک نبرد میان دولت ساسانی و دولت روم شرقی، جلگه‌ای که امروزه دشت ریم (دشت روم) نامیده می‌شود محل وقوع نبردی خونین بین سپاهیان ایران و قیصر روم بود که به شکست و نابودی نیروهای روم منجر شد.<sup>۴۱</sup>

**کهگیلویه در دوره اسلام**



## کهگیلویه از سقوط ساسانیان تا ظهور صفویه

### ساختار سیاسی و اجتماعی

از سال ۱۲ هجری به تدریج حمله مسلمین به ایران آغاز شد و سرانجام ساسانیان مغلوب آنان شدند و امپراتوری پهناور ایران به دست مسلمانان افتاد. اما چون اعراب تجربه کافی برای اداره مملکتی پهناور نداشتند، از تجربه صاحب منصبان اداری ایران استفاده کردند. بدین گونه همان تقسیمات کشوری دوره ساسانیان را با اندک تغییراتی پذیرفتند و امپراتوری وسیع اسلامی را به ولایتهای مختلف تقسیم کردند و هر ولایتی را به عمال خلیفه یا عنوان امیر یا عامل اداره، واگذار کردند. حدود دو قرن مناطقی از ایران که به تصرف مسلمانان درآمده بود، به دست امرا و عوامل و زیر نظر مستقیم خلفا اداره می شد.

در این دوره، جامعه از چهار گروه تشکیل می شد: ۱. مسلمانان حاکم که عرب بودند؛ ۲. گروهی که اسلام را پذیرفته بودند (موالی)؛ ۳. گروه اهل کتاب یا اهل ذمه یعنی معتقدان به سایر ادیان آسمانی؛ ۴. گروه بندگان و مملوکان.<sup>۱</sup> در دوران خلفای راشدین، از آنجا که هنوز وظایف مختلف دولتی کاملاً مشخص نشده بود، حکام و مأموران به دستور خلیفه منصوب و معمولاً از میان اشراف و نجیبای عرب برگزیده می شدند و همانند خلیفه هم رهبر سیاسی و هم پیشوای مذهبی به حساب می آمدند و در قلمرو مأموریت خود اختیارات فراوانی داشتند. از دوران خلفای

۱. فلیپ ک. حتی. تاریخ عرب. ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۳۰۲ - ۲۹۷ (به نقل از: زهرا شجیمی، نخبگان سیاسی ایران، ج ۱، تهران، سخن، ۱۳۷۲، ص ۴۸-۴۷).

بنی‌امیه وظایف سه‌گانه حکومت یعنی اداره سیاست و گرفتن مالیات و امامت جماعت، در نواحی مفتوحه بین سه مأموری که خلیفه منصوب می‌کرد به شرح زیر تقسیم می‌شد:

۱. امیر ولایت که به نیابت از خلیفه در امور سیاسی و نظامی ولایت خود اختیار کامل داشت؛ ۲. خراجدار یا صاحب خراج که به امور مربوط به درآمد و مالیات ولایت نظارت می‌کرد و فقط در برابر خلیفه جوابگو بود؛ ۳. قضاتی که منتخب امیر ولایت بودند و امور قضایی تحت نظر آنان انجام می‌گرفت.<sup>۲</sup>

این روند تا دوران خلفای بنی‌عباس همچنان ادامه داشت. اما از دوره عباسیان، یعنی اوایل قرن سوم هجری، به تدریج از نفوذ قبیله‌های عرب کاسته شد و در ترکیب هیئت حاکمه تغییراتی صورت گرفت و ایرانیان توانستند به دستگاه حکومتی راه یابند. این امر موجب کاهش سلطه اعراب و فراهم ساختن مقدمات اقتدار حکام محلی و در نتیجه پیدایش سلسله‌های ایرانی در قرون بعدی گردید. مطالب فوق بدین منظور ذکر گردید تا سیمایی کلی از نحوه اداره مناطق مفتوحه در دوره اسلامی به خواننده ارائه و بدین‌گونه به درک بهتر وضعیت منطقه مورد نظر یعنی منطقه کهگیلویه کمک شود. در اوایل دوره اسلامی تمام منطقه فارس به چهار بخش تقسیم شد و هر بخش را تحت اختیار یک فرمانروای عرب قرار دادند:

۱. ناحیه شبانکاره به مرکزیت ایگ؛ ۲. ناحیه فارس به مرکزیت شیراز؛ ۳. ناحیه لارستان به مرکزیت لار؛ ۴. ناحیه کهگیلویه به مرکزیت ارجان.<sup>۳</sup>

اطلاعات مربوط به ناحیه کهگیلویه، به ویژه در مورد حکام عرب این منطقه و نحوه اعمال حکومتشان، سالهای حاکمیت هر کدام و حوادث و تحولات منطقه و مقاومتهای مردم در مقابل حکام و نیز میزان اطاعت آنها، تا آغاز قرن چهارم هجری (سال ۳۰۰ هجری) بسیار ناچیز است و ما در این نوشته مختصر قادر به روشن ساختن جزئیات امور در این دوره نیستیم. فقط امیدواریم که با ذکر کلیات مختصری

۲. همان، ص ۲۹۰-۲۸۹ (به نقل از نخبگان سیاسی ایران، ص ۴۸).

۳. باور، همان، ص ۶.

که در پی می آید، ذهن پژوهشگران را به این مهم معطوف و فتح بایی کرده باشیم.

## حکام عرب

همان گونه که ذکر شد در صدر اسلام ناحیه کهگیلویه به مرکزیت ارجان بخشی از منطقه فارس بود. بنابراین بسیاری از حوادث فارس در این دوره، حوادث استان کهگیلویه و بویراحمد کنونی را نیز شامل می شود. به طور طبیعی حکام فارس، حاکم منطقه کهگیلویه نیز بودند و همچنین مردم کهگیلویه در زمره بخشی از اهالی فارس در جنگ بر ضد اعراب مسلمان نیز شرکت داشتند. اما در بسیاری از موارد، مورخان به تفکیک و تشریح مسائل مناطق گوناگون به طور مستقل پرداخته اند و از این رو از حکام ناحیه کهگیلویه و یا مبارزات مردم این دیار به طور مستقل در تواریخ کم تر ذکری به میان آمده است. در اینجا سعی می کنیم تا حد ممکن به آن بخش از وقایع که به نحوی مربوط به ناحیه کهگیلویه می شود به اجمال اشاره کنیم.

## دوره بنی امیه

در سال ۱۶ هجری سعد بن ابی وقاص بر عراق عجم تسلط یافت. در این هنگام، علاء بن حضرمی حکومت بحرین را در دست داشت. وی، که با سعد بن ابی وقاص رقابت می کرد، بدون کسب دستور از خلیفه، تصمیم گرفت به فارس لشکرکشی کند، اما تسلط بر فارس به آسانی برایش حاصل نشد. در آن زمان والی نواحی فارس و خوزستان در بصره مستقر می شد و عمر بن خطاب خلیفه دوم به عتبه بن غزوآن که از سال ۱۴ هجری (و به روایتی ۱۵ یا ۱۶ هجری) در بصره مستقر شده بود، دستور داد که لشکر بحرین و عمان را که در فارس گرفتار جنگ بود، کمک کند. عتبه دوازده هزار مرد جنگی را به سرداری احنف بن قیس روانه فارس کرد، ولی پیشرفتی نداشت. عمر فرمانی صادر کرد که تمامی لشکر عرب از نواحی بصره و بحرین و عمان بر تمامی فارس هجوم آورند. از جمله به عثمان بن ابی العاص ثقفی مأموریت داد که کوره استخر یعنی ناحیه مرودشت را تسخیر کند. عثمان پس از تسلط بر نواحی رامجرد و بیضا و کوه مره و کازرون و نویندگان (قصبه بلوک شولستان)، به



قصد تسخیر شهر ارجان (مرکز کهگیلویه) از بلوک شولستان (ممسنی) و قریه باشت و صحرای لیستر گذشت و شهر ارجان را تسخیر کرد و اهالی آن را به دادن مال‌المساله امان داد. این وضع تقریباً تا سال ۲۳ هجری که عمر به قتل رسید و حتی در سالهای اولیه خلافت عثمان ادامه داشت.

در سال ۲۸ هجری پس از شورش اهل استخر، عثمان، عبدالله بن عامر سردابی خود را به حکومت بصره و اهواز و فارس منصوب و عبدالله پس از ورود به بصره، عبیدالله بن معمر را والی فارس کرد. در سال ۳۱ هجری عثمان حکومت مملکت فارس را به مصقله بن هبیره شیبانی محول کرد. در سال ۳۵ هجری که مردم عثمان را کشتند و امام علی بن ابی طالب به خلافت رسید، آن حضرت امارت کلیه نواحی بصره و اهواز و فارس را به عبدالله بن عباس محول کرد و عبدالله در سال ۳۷ هجری مصقله را از ایالت فارس برداشت و سهل بن حنیف را والی و امیر این مملکت کرد. در سال ۳۸ هجری اهالی فارس از اطاعات سهل بن حنیف سرپیچی کردند، امام علی (ع) پس از مشورت با صاحب نظران به عبدالله بن عباس دستور داد که زیاده‌بین ابیه طائفی را به ولایت فارس و کرمان بگمارد. در سال ۴۱ هجری که معاویه بن ابی سفیان خود را خلیفه خواند، به زیاده‌بین ابیه والی مملکت فارس نوشت که کلیه اموالی را که از مملکت فارس در نزد خود دارد به دارالاماره شام بفرستد. زیاد از اجرای این حکم سرپیچی کرد و معاویه بسربین ارطاط را به امارت بصره و فارس گماشت. معاویه در اواخر سال ۴۱ ولایت بصره و فارس را به عبدالله بن عامر والی سابق فارس سپرد، ولی در سال ۴۲ از ترس اینکه مبادا زیاده‌بین ابیه با یکی از خاندان نبوت سازش کند و برایش در دسر بیافریند، با او از در سازش درآمد و او را امان داد و به حضور پذیرفت و برادر خویش خواند و سرانجام او را به امارت عراق عرب و فارس و کرمان و یزد و خراسان و سیستان منصوب کرد. زیاد تا سال ۵۳ که از دنیا رفت بر این سمت باقی بود. و پس از آن معاویه تمام مناطقی را که تحت امارت زیاد بود به فرزندان او واگذار کرد. بعد از معاویه، یزید در امر والیان ممالک، هیچ تغییری نداد و فارس همچنان در دست پسران زیاد باقی ماند.

در سال ۶۴ هجری که مروان بن حکم به جای معاویه بن یزید بن معاویه به

حکومت رسید، عبدالله بن زبیر فرشی در مکه دعوی خلافت کرد و اهالی حجاز و عراق عرب و فارس و خراسان به حکومت او رضایت دادند. در سال ۶۵ که مروان به قتل رسید و عبدالملک بن مروان به جای او نشست، بر سر حکومت و قدرت میان عبدالملک و عبدالله بن زبیر درگیری بود و نواحی فارس و خوزستان محل برخوردها و جنگهای مخالفان و موافقان این دو گردید. سرانجام مهلب بن ابی صفره توانست مخالفان عبدالملک را شکست دهد و بر فارس مسلط گردد. در سال ۶۸ مصعب بن زبیر از طرف برادرش عبدالله بن زبیر به امارت عراق و بصره منصوب شد. وی مهلب را از حکومت فارس برداشت و عمر بن عبیدالله معمر را که پدرش مدتی حکومت فارس را در دست داشت، والی فارس کرد. اما پس از عزل مهلب مخالفان مجدداً جرئت یافتند و طغیان کردند. عمر والی فارس، فرزند خود عبیدالله را به جنگ آنها فرستاد ولی عبیدالله کشته شد. عمر خود با آنها به جنگ پرداخت و در یک نوبت آنها را تا شاپورکازرون و در نوبت دیگر تا اصفهان عقب راند. در سال ۶۹، مخالفان از نواحی اصفهان، از کوهستان کهگیلویه و دهدشت به ارجان آمدند و از رامهرمز و اهواز گذشتند. چون این خبر به مصعب بن زبیر والی بصره رسید، عمر بن عبیدالله حاکم فارس را بی لیاقت دانست، او را سرزنش کرد و معزول ساخت و مجدداً مهلب بن ابی صفره از دی را که بر امور فارس آگاهی و تجربه داشت به حکومت فارس گمارد. عبدالملک در سال ۷۲ خالد بن عبدالله را والی بصره و فارس کرد و خالد، مهلب را از حکومت فارس معزول و او را عامل خراج اهواز کرد و برادر خود عبدالعزیز را به حکومت فارس گمارد. این بار نیز عزل مهلب موجب جرئت یافتن مخالفان شد، آنها از کرمان به داراب آمدند و طغیان خود را آشکار ساختند. عبدالعزیز از مقابله با آنها عاجز ماند، از آنها شکست خورد و تا رامهرمز گریخت. مهلب خبر این وقایع را به خالد بن عبدالله والی بصره رساند، خالد نیز موضوع را به خلیفه عبدالملک گزارش داد. خلیفه به بشر بن مروان برادر خود در کوفه نامه نوشت و از او خواست که لشکر بصره را حمایت کند. سرانجام لشکر کوفه و بصره توانستند در رامهرمز مخالفان را شکست دهند.

عبدالملک بن مروان در سال ۷۵ هجری حججاج بن یوسف ثقفی را والی کوفه و

بصره و عراق عجم و اهواز و خوزستان و فارس و کرمان کرد. ولید پسر عبدالملک، هنگامی که به جای پدر نشست، حجاج را بر سمت خود باقی گذاشت و بدین گونه تا سال ۹۵ یعنی به مدت بیست سال ناحیه فارس که منطقه کهگیلویه بخشی از آن محسوب می شد، تحت حکومت حجاج قرار گرفت. حجاج خود در کوفه و بصره مستقر بود و نایبانش از جمله مهلب بن ابی صفره یا محمد بن یوسف برادر حجاج یا قاسم بن ابی عقیل پسر عم حجاج در منطقه امارت می کردند. حجاج به هنگام مرگ خود، فرماندهی سپاه را به زید بن ابی کبشه و کارگزاری خراج را به یزید بن ابی مسلم وا گذاشت. ولید بن عبدالملک پس از مرگ حجاج دست به ترکیب مذکور نزد؛ اما در سال ۹۶ سلیمان بن عبدالملک، که جانشین ولید گردیده بود، یزید بن ابی مسلم را از کارگزاری خراج عراق و فارس عزل و یزید بن مهلب بن ابی صفره را بدین امر منصوب کرد.

از زمان سلطنت معاویه تا سال ۹۹ هجری (یعنی سال وفات سلیمان بن عبدالملک)، خطبای مناطق موظف بودند که در خطبه ها و بر منابر به امام علی بن ابی طالب ناسزا بگویند. طبیعی است که در ناحیه فارس و منطقه کهگیلویه نیز این امر اجرا می گردید. اما در سال ۹۹ که عمر بن عبدالعزیز به قدرت رسید این سنت زشت را منسوخ و یزید بن مهلب را معزول کرد و عمل خراج بصره و توابع آن یعنی فارس و خوزستان و کرمان را به عدی بن ارباط فزاری وا گذاشت.

عمر بن عبدالعزیز در سال ۱۰۱ وفات یافت و یزید بن عبدالملک جای او را گرفت. یزید حکومت عراق و فارس را به مسلمة بن عبدالملک سپرد و مسلمة امارت بصره و توابع آن از جمله فارس را به عبدالملک بن بشر بن مروان وا گذار کرد. هنگامی که هشام بن عبدالملک در سال ۱۰۵ جای یزید بن عبدالملک را گرفت، حکومت عراق و فارس و کرمان و خراسان با عمر بن هبیره فزاری بود. هشام او را عزل کرد و حکومت آن نواحی را به خالد بن عبدالله قسری بجلی سپرد. خالد نیز ابان بن ولید را به حکمرانی فارس منصوب کرد، اما در سال ۱۲۰، هشام، خالد را از حکمرانی عراق و فارس عزل و یوسف بن عمر ثقفی را به جای او منصوب کرد. یوسف امارت بصره و توابع آن از جمله فارس را به کثیر بن عبدالله سلمی سپرد. در

سال ۱۲۶ یزید بن ولید بن عبدالملک به خلافت رسید؛ وی یوسف بن عمر را عزل و منصور بن جمهور را به جای او منصوب کرد، اما چیزی نگذشت که منصور هم عزل شد و عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز به حکومت عراق و فارس منصوب گردید. هنگامی که در سال ۱۲۷ مروان بن محمد که او را مروان حمار نیز می‌گفتند به خلافت رسید، عبدالله بن عمر را بر حکومت عراق و فارس ابقاء کرد. در فاصله سالهای ۱۲۷ تا ۱۳۲ هجری که حکومت بنی امیه رو به افول می‌رفت، وضع سیاسی در مناطق تابعه آنها نیز متزلزل بود و حکام عرب در منطقه فارس با هم به جنگ و ستیز می‌پرداختند و در نتیجه کل منطقه صحنه نبردهای آنان بود تا اینکه سرانجام در سال ۱۳۲ دوران حکومت بنی امیه به پایان رسید.<sup>۲</sup>

#### دوره بنی عباس

در دهه‌های اول دوره بنی عباس، امور به همان شیوه زمان بنی امیه اداره می‌شد و تقسیمات کشوری تقریباً به همان صورت باقی ماند. در سال ۱۳۲ محمد بن اشعث به حکومت فارس منصوب گردید و تا سال ۱۳۴ بر این سمت باقی بود ولی در این سال یحیی بن محمد غموی سفاح جای او را گرفت. در سال ۱۵۶ فرمانروایی فارس و اهواز به عماره بن حمزه سپرده شد و در سال ۱۵۸ به نصر بن حرب بن عبدالله رسید، اما مجدداً در سال ۱۵۹ حکومت فارس و اهواز به عماره بن حمزه بازگشت. در سال ۱۶۰ حکمرانی فارس و اهواز و بحرین و عمان به محمد بن سلیمان واگذار گردید و در سال ۱۶۵ حکومت همین نواحی به علاءه کرمان به نعمان سپرده شد. در سال ۱۶۷ فرمانروایی فارس به یحیی بن خالد بن برمک تفویض شد و در سال ۱۷۰ این سمت در اختیار محمد بن سلیمان بن علی قرار گرفت.

در سال ۱۷۰ هجری هارون الرشید به قدرت رسید و در همین دوره بود که نفوذ

۲. برای شناسایی حکام عرب منطقه فارس و به تبع آن کهگیلویه، رک: حاج میرزا حسن حبیبی قاسمی. فارسنامه ناصری. تصحیح و تحشیه منصور رستگار فسایی. دو جلد. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷. ج ۱. ص ۱۷۲ به بعد.

خانواده‌های ایرانی در دستگاه حکومت افزایش یافت و یحیی بن خالد برمکی وزیر بزرگ هارون بود و از همین دوران است که مقدمات ظهور سلسله‌های ایرانی فراهم شد، به گونه‌ای که طاهریان توانستند در سال ۲۰۶ هجری حکومت نسبتاً خودمختاری تأسیس کنند و متعاقب آنها صفاریان در سال ۲۴۷ و سادات علوی در طبرستان در سال ۲۵۰ حکومت‌های محلی ایجاد کردند.

### حکام بومی کهگیلویه

منطقه کهگیلویه اگرچه از زمان غلبه مسلمانان در زمرة مملکت فارس و در مجموع تحت حاکمیت حکام عرب قرار داشت، اما موقعیت جغرافیایی خاص آن موجب می‌گردید که مردم این منطقه بتوانند زندگی عشایری خود را به طور طبیعی ادامه دهند و از نظر سیاسی از سران قبایل خود پیروی کنند. قدیم‌ترین اثری که در آن نامی از این منطقه رفته، *المسالک و الممالک* نوشته ابن خردادبه است که در قرن سوم هجری به رشته تحریر درآمده است. ابن خردادبه، زموم (رموم) فارس را چهار تا ذکر و اولین آنها را به نام زم حسن بن جیلویه یا بازنجان<sup>۵</sup> معرفی می‌کند. ابواسحق ابراهیم اصطخری نیز در قرن چهارم تحت عنوان نواحی کوره ارغان [ارجان] می‌نویسد:

هر رومی را شهری و ناحیتی هست، و آنجا رئیسی باشد کی خراج و معاملات به ضمان دارد و بدرقه راهها برو باشد. ورم جیلویه کی به زمیجان بازخوانند نزدیک سپاهان [اصفهان] است و طرفی از کوره اصطخر و طرفی از کوره سابور و طرفی از کوره ارجان در این جمله بود. حدی سوی بیضا دارد و دیگری سوی حدود سپاهان، و سه دیگر سوی حدود خوزستان و حدی سوی ناحیت سابور و هرج در این حدود باشد دیه و شهر جمله در شمار این رم آید.<sup>۶</sup>

۵. ابن خردادبه. *المسالک و الممالک*. ترجمه دکتر حسین قره‌چانلو. تهران، مترجم، ۱۳۷۰. ص ۳۷.

۶. ابواسحق ابراهیم اصطخری. *مسالك و ممالک*. به کوشش ایرج افشار. تهران، انتشارات علمی فرهنگی،

۱۳۶۸. ص ۱۰۲.

ریاست مردم کهگیلویه در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری به عهده فردی به نام روزبه بود که او را پادشاه این منطقه (پادشاه زمیگان) نیز می خواندند. پس از او فرزندش مهرگان متصدی این مقام گردید و پس از مهرگان برادرش سلمه حکومت را در دست گرفت. گیلویه از خمایگاه سفلی نزد سلمه آمد و در دستگاه او قدر و منزلتی پیدا کرد و پس از مرگ او توانست زمام امور را به دست گیرد و آن چنان عظمت یافت که منطقه را به نام او خواندند. وی همچنین در خود این توانایی را دید که با امرای عرب درآویزد و از اطاعت آنان سرپیچد، اما سرانجام به دست آنان کشته شد. ولی عمرولیث در سال ۲۷۷ به فارس حمله کرد و احمد بن عبدالعزیز والی عرب را شکست داد و دوباره ریاست را به خاندان گیلویه بازگرداند.

اصطخری داستان را این گونه نقل می کند:

و پادشاهان رَمَهاکی بر درگاه ایشان هزار سوار کم تر و بیشتر باشد. رم زمیجان کی آنرا رم جیلویه المهر جان بن روزبه خوانند. جیلویه رم رفته بود از خمایگان سفلی از کوره اصطخر و خدمت سلمه کردی. چون سلمه فرمان یافت جیلویه رم را به غلبه بگرفت. از آن پس به وی باز خواندند، و کار او به آنجا رسید کی بر آل بودلف زد و برادر بودلف - معقل بن عیسی - را بکشت. پس بودلف قصد کرد و بیامد و او را بکشت و سر او برداشت و آل بودلف تا آخر روزگار خویش سر او را به فال داشتندی و مدتی آن سر بر نیزه کرده بودند و در پیش لشکر می بردند و کاسه سر او را در مسیم گرفته بودند. تا این وقت کی عمرولیث، احمد بن عبدالعزیز را به زرقان بشکست و آن قحف [کاسه سر] به دست وی افتاد، بفرمود تا بشکستند و ریاست رم هنوز در آل جیلویه است.<sup>۷</sup>

### حکام غیر بومی کهگیلویه

نوشته اصطخری دو نکته را به خوبی روشن می کند. یکی اینکه آل گیلویه با وجود حاکمیت کل اعراب، از خود مختاری نسبی برخوردار بودند و میزان اقتدار آنها در حدی بود که با امرای عرب سرستیز داشتند. حضور هزاران سوار بر درگاه

آنها حکایت از اقتدار و آمادگی آنان برای مقابله با امرای عرب و سایر همسایگان می‌کند. دیگر اینکه حداقل تا سال ۳۴۶ یعنی سال وفات اصطخری، خاندان گیلویه بر نواحی کهگیلویه حکومت می‌کردند. البته همان‌گونه که پیش از این ذکر شد، تحولات دهه‌های آخر قرن دوم هجری موجب شد که در تقسیمات کشوری نیز تحولاتی ایجاد گردد. از قرن سوم هجری به بعد است که محدوده وسیعی از مملکت ایران، شامل استانهای لرستان، ایلام، چهارمحال و بختیاری، کهگیلویه و بویراحمد و بخشهایی از استانهای فارس و خوزستان، تحت عنوان بلاد للور [=لرستان] شناخته شد و در سال ۳۰۰ هجری در اختیار دو برادر به نامهای بدر و منصور قرار گرفت.<sup>۸</sup> منطقه‌ای که استان چهارمحال و بختیاری و استان کهگیلویه و بویراحمد کنونی را در بر می‌گرفت در اختیار برادر بزرگ‌تر یعنی بدر قرار گرفت و به همین جهت در قرون بعدی به نام منطقه «لر بزرگ» معروف گردید. پس از بدر، حکومت به پسرزاده‌اش نصیرالدین محمد بن هلال بن بدر رسید که محمد خورشید وزارت او را برعهده داشت. اما از سال ۳۲۰ تا ۴۴۷ هجری دیالمة آل بویه نواحی جنوب و جنوب غربی ایران از جمله استان کهگیلویه و بویراحمد را در اختیار داشتند. عمادالدوله علی بن بویه دیلمی اول ملوک آل بویه از اصفهان به ارجان آمد و استیلا یافت و با کمک و استقامت ایلات کهگیلویه چندین بار با سپاه یاقوت جنگید و در اطراف شولستان آنها را شکست داد. همچنین امیر ابوکالیجار در سال ۴۱۷ هجری مدتی نواحی لوان و سپس ارجان را مرکز حکمرانی خود قرار داد و از آنجا دامنه متصرفات خود را توسعه داد.<sup>۹</sup> آل بویه گرایش شیعی داشتند اگرچه به ظاهر مطیع خلیفه عباسی بودند اما عملاً قدرت واقعی را در دست داشتند و مستقلاً اعمال قدرت می‌کردند. در فاصله سالهای ۴۴۷ و ۴۴۸ که حکومت آل بویه به دست سلجوقیان منقرض گشت، فضلویه شبانکاره بر نواحی فارس استیلا یافت و در هر طرف امیری شبانکاره قرار داد. خواجه نظام‌الملک طوسی وزیر مشهور دوره سلجوقی برای سرکوب او به فارس آمد، فضلویه را محاصره و اسیر کرد و

۸. حمدالله مستوفی. تاریخ گزیده. به اهتمام عبدالعسین نوایی. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴. ص ۵۲۸.

۹. باور، همان، ص ۱۲.

سرانجام او را کشت.<sup>۱۰</sup> سلاجقه بزرگ تا سال ۵۵۲ هجری حکومت کردند اما در اوایل استیلای سلجوقیان گروهی از ترکمنها به رهبری سلفر از ترکستان به ایران آمدند و مشغول خدمتگزاری سلجوقیان گشتند. فرزندان سلفر در نواحی فارس و کهگیلویه و خوزستان اقامت گزیدند. مودود بن سنقر سلفری از اطاعت سلجوقیان دم می‌زد و فرزندان خود را به نوبت به خدمت آنها می‌فرستاد. در سال ۵۴۳ پس از آنکه امیر بوزابه والی فارس کشته شد و ملک‌شاه سلجوقی زمام امور مملکت فارس را به دست گرفت، سنقر بن مودود سلفری که در کهگیلویه اقامت داشت بر ملک‌شاه خروج کرد. سنقر توانست ملک‌شاه را شکست بدهد و جای او را بگیرد. او پس از دستیابی به قدرت، خود را اتابک مظفرالدین سنقر خواند و چندین بار یعقوب بن اتابک ترکمانی را، که او را اتابک شمله می‌گفتند و از خوزستان به فارس لشکر کشیده بود شکست داد. سنقر بن مودود حدود چهارده سال (تا سال ۵۵۶) بر این دیار حکومت کرد.<sup>۱۱</sup>

### چگونگی قدرت یافتن اتابکان لر

در زمان حکومت اتابک مظفرالدین سنقر فردی به نام ابوطاهر در دستگاه او خدمت می‌کرد که به دلیل شجاعت به تدریج مرتبه‌ای بلند یافت و مورد توجه اتابک فارس قرار گرفت. اتابک سنقر که با حکام شبانکاره خصومت داشت، ابوطاهر را با سپاهی گران به سرکوبی آنها فرستاد. ابوطاهر این مأموریت را با شجاعت و موفقیت به انجام رساند و سنقر برای پاداش این خدمت، حکمرانی کهگیلویه را به وی داد و بنابه درخواست ابوطاهر او را برای فتح لرستان روانه آن دیار ساخت. ابوطاهر این مأموریت را به پایان رساند، اما پس از این موفقیتها کوس استقلال زد و با سنقر به جنگ پرداخت و بالاخره در سال ۵۵۰ خود را اتابک خواند و حکومت مستقلی را بنیان نهاد که با عنوان اتابکان لر بزرگ در تاریخ

۱۰. عبدالمحمد آیتی، تحریر تاریخ وصال، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲.

۱۱. همان، ص ۸۹.

ص ۳۳۲.



شناخته شده‌اند. اتابکان لر بزرگ از این تاریخ تا سال ۸۲۷ هجری یعنی نزدیک به ۲۷۷ سال بر ناحیه لر بزرگ یعنی منطقه کهگیلویه و چهارمحال و بختیاری حکومت کردند. از آنجا که مباحث مربوط به ریشه نژادی سکنه لر بزرگ را مورخان چون حمدالله مستوفی (قرن هشتم هجری) در همین دوره مطرح کرده‌اند، لازم است که قبل از ادامه بحث اتابکان، به طور اجمال به ریشه نژادی سکنه لر بزرگ به ویژه ساکنان کهگیلویه بپردازیم.

### ریشه نژادی الوار کهگیلویه

حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده (۷۳۰ هجری) که ظاهراً مطالب آن را از زبدة التواریخ جمال‌الدین کاشانی اقتباس کرده است، می‌نویسد:

در سته خمس مائه [۵۰۰] قریب صد خانه گُرد از جبل‌السماق شام، به سبب وحشتی که ایشان را با مهنر قوم خود افتاده بود، به لرستان آمدند و در خیل احقاد محمد خورشید که وزرا بودند نزول کردند، بر سیل رحبتی، بزرگ ایشان ابوالحسن فضلوی بود. روزی در خانه خورشیدیان مهمانی بود. ابوالحسن را سرگامی دادند. او آن را به فال مبارک داشت و با اتباع خود گفت ما سردار این قوم خواهیم شد.<sup>۱۲</sup>

مستوفی ضمن شرح چگونگی به قدرت رسیدن ابوطاهر که از نسل ابوالحسن فضلوی بود، و تأسیس سلسله اتابکان به دست ابوطاهر، در وصف دوره اتابک هزار اسب می‌نویسد: در عهد او [= اتابک هزار اسب، فرزند ابوطاهر و دومین اتابک از اتابکان لر بزرگ در سالهای ۶۲۶ - ۶۰۰ هجری] ملک لرستان [لر بزرگ = کهگیلویه و چهارمحال و بختیاری] رشک بهشت گشت و بدین سبب اقوام بسیار از جبل‌السماق شام بدو پیوستند:

چون گروه هقیلی از نسل هلی بن اسی طالب و گروه هاشمی از نسل هاشم بن عبد مناف و دیگر طوایف متفرق چون: استرکی، ماکویه، بختیاری،

جوانکی، بیدانیان، زاهدیان، علایی، کوتوند، بتوند، بوازکی، شوند، زاکی، جاک، هارونی، آشکی، کوی لیرای، ممویی، یحفومی، کمانکشی، ممانسی، ارملکی، توانی، کسدانی، مدیحه، اکورد، کولارد و دیگر قبایل که انساب ایشان معلوم نیست. چون این جماعت به هزار اسف و برادران پیوستند، ایشان را قوت شوکت زیاد شد. بقایای شولان را به زخم شمشیر از آن ولایت بیرون کردند و یک بار بر آن دیار مستولی شدند.<sup>۱۳</sup>

بنابه نظر مستوفی نه تنها اتابکان لر بزرگ، از نژاد اکراد غیر ایرانی بوده‌اند بلکه ساکنان منطقه لر بزرگ نیز از کردانی بوده‌اند که در زمان حکومت اتابک هزار اسب به این منطقه آمده‌اند. این گفته سبب شده است تا برخی از مورخان قدیم و جدید، طوایف لر را اصالتاً کرد نژاد تلقی کنند و چون بیشتر ساکنان کنونی استان کهگیلویه و بویراحمد، از نسل ایل جاک می‌باشند، که مستوفی در تاریخ گزیده از آنها نام می‌برد، شاید هم‌اکنون نیز برای بعضی این ابهام پیش بیاید که ایلات کنونی کهگیلویه کرد نژاد هستند. اما بنابه دلایلی که ذیلاً بدانها اشاره می‌کنیم، این نظریه مخدوش می‌نماید:

۱. اسامی اقوام و سرزمینها با گذشت زمان دچار دگرگونی شده و قوم لر از این قاعده مستثنی نیست و شاید در گذشته‌های دور نام یا نامهای دیگر داشته و در نهایت نام لر را به خود گرفته و هنوز بدین نام شناخته می‌شود. تبیین ریشه‌یابی این دگرگونیها بسیار دشوار و در مواردی غیرممکن است، به طوری که جورج کورن می‌گوید:

این موضوع که لرها از چه قوم و طایفه‌ای بوده‌اند و از کجا آمده‌اند از رازهای باز نشده تاریخ بوده است و خواهد بود.

ولی همو نهایتاً می‌گوید:

اکثریت نویسندگان بر این قول‌اند که ایشان از اصل و تبار آریایی و بنابراین

ایرانی اند و پیش از ورود تازیان و ترک و تاتار در این سرزمین بوده‌اند.<sup>۱۴</sup>

مطالبی که در صفحات قبل نوشته شد نیز مؤید این مطلب است که از حدود پنج هزار سال قبل و به ویژه از دورهٔ هخامنشیان به این سو، سرزمین کهگیلویه مسکونی بوده است.

۲. جغرافی دانان و مورخان اولیه، گروههای صحرائین و نیمه‌صحرائین را با عنوان کلی «الاکراده» ذکر می‌کردند و منظور آنها لزوماً مردمان کردنژاد نبود بلکه همهٔ چادرنشینان و گله‌داران غیرعرب و غیرترک را به این نام می‌خواندند.<sup>۱۵</sup>

بنابراین واژه کرد به معنای نژادی خاص نبود، بلکه در نوشته‌های تاریخی به منظور توصیف نوعی از معیشت و نظام زندگی اجتماعی به کار می‌رفت که مهم‌ترین مشخصهٔ آن تأکید بر گله‌داری و کوچ به منظور استفاده از مراتع است. اصطخری در قرن چهارم هجری یعنی حدود ۲۰۰ سال قبل از تاریخی که مستوفی از ورود کردان به منطقه لر بزرگ خبر می‌دهد و حدود ۴۰۰ سال قبل از تألیف تاریخ گزیده، ضمن برشمردن رموم فارس، آنها را کرد یعنی گله‌داران بیابانگرد توصیف می‌کند و می‌نویسد:

وجومهای کردان بیش از آن است که در شمار آید و گویند کی در پارس پانصد هزار خانواده بیش باشند که زمستان و تابستان به چراگاهها نشینند.<sup>۱۶</sup>

این بیان اصطخری به روشنی ثابت می‌کند که واژه کرد به قبایلی اطلاق می‌شده که زندگی سیار عشایری و کوچ‌نشین داشته‌اند و نه به طوایف کردنژاد. برخی از نویسندگان معاصر که برکرد بودن الوار تأکید ورزیده‌اند<sup>۱۷</sup> برای اثبات مدعای خود

۱۴. جورج کرزن، ایران و قضیه ایوان، ترجمهٔ غ وحید مازندرانی، ج ۲، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۲، ص ۹-۳۲۸.

۱۵. آن ک، سی لمبتون، تاریخ ایلات ایران، ترجمهٔ علی تبریزی، در مجموعه کتاب آگاه، ۱۳۶۲، ص ۱۹۸.

۱۶. اصطخری، همان، ص ۹۷-۹۶.

۱۷. برای اطلاع بیشتر رک: رشید باسی. کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او؛ شیخ مردوخ، تاریخ کرد و کردستان و توابع؛ صدیق صدیق‌زاده بورکه‌ای، کردی پیاموزیم؛ سرانگر زنگنه، دودمان آریایی؛ کرد و کردستان؛ محمد مرتضایی، زبان کردی و لهجه‌های آن.

به اشتراکات زبانی و شباهت ظاهری میان این دو قوم استناد کرده‌اند، ولی تحقیقات جدید در زمینه‌های انسان‌شناسی و زبان‌شناسی اعتبار نظریات مبتنی بر اشتراکات زبانی و شباهت ظاهری میان دو قوم کرد و لر را مخدوش کرده است.<sup>۱۸</sup> بدین‌گونه قضاوت نویسندگان مذکور اگر عاری از انگیزه‌های سیاسی باشد، ناشی از خطای آنها در معنای کلمه کرد است به این معنی که به این مطلب توجه نکرده‌اند که این واژه قبل از آنکه نام قومی خاص باشد، صفتی برای عموم اقوام چادرنشین بوده است.

۳. مستوفی از میان کلیه قبایل مهاجری که نام برده فقط ریشه نژادی و هویت دو قبیله عقیلی و هاشمی را بیان کرده و از هویت سایر قبایل ذکری به میان نیاورده است. بودن طوایف لر نژاد در منطقه شام و مصر، این نظر را تقویت می‌کند که قبایل مهاجر احتمالاً لرهایی بوده‌اند که قبلاً به دلایلی (به احتمال قوی برای شرکت در جنگهای صلیبی) به شام و مصر مهاجرت و سرانجام با مساعد شدن شرایط، به موطن اصلی خود یعنی منطقه لر بزرگ معاودت کرده‌اند. ابن فضل‌الله العمری (متوفی ۷۳۰ هجری) معاصر مستوفی در کتاب *مسالك الايصار في الممالک الامصار* از حضور اقوام لر در سراسر منطقه شام و حتی در مصر خبر می‌دهد و می‌گوید لرها در سراسر منطقه شام و همچنین در مصر سکونت داشتند و چالاکی آنها زیانزد بود. همین زبردستی و چالاکی آنها صلاح‌الدین ایوبی را به وحشت انداخت و نامبرده به قلع و قمع آنها پرداخت.<sup>۱۹</sup> با توجه به اینکه سالهای حکمرانی صلاح‌الدین ایوبی از ۵۶۴ تا ۵۸۹ هـ بوده است، حوادثی از این قبیل، این نظر را تقویت می‌کند که قبایل مورد نظر مستوفی همان لرهای معاود باشند. اینکه طوایف مذکور از میان این همه مناطق قابل سکونت ایران، منطقه لرنشین به ویژه منطقه لر بزرگ را برگزیدند خود قرینه‌ای بر پیوند تاریخی میان این قبایل و سرزمین لرنشین است. علاوه بر این در دوره اسلامی، بخشی از مناطق غربی ایران به منطقه شامات معروف بود و شاید این تشابه اسمی موجب شد تا برخی به اشتباه گمان برند که قبایل مذکور از شام مهاجرت کرده‌اند.

۱۸. بهاروند، همان، ص ۴۱-۳۷. ۱۹. همان، ص ۳۵.

به هر حال اگر چه نژاد همه افراد بشر از حضرت آدم است، به مصداق انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا، به مرور زمان که جمعیت آدمیان کثرت یافت به شعبات و قبائل متعددی تقسیم شدند و هر کدام برای خود هویت تاریخی و فرهنگی مستقلی یافتند. دو قوم کرد و لر نیز اگر چه نژاد مشترک دارند و هر دو از اقوام آریایی می‌باشند، اما به مرور زمان هر کدام هویت تاریخی مستقلی یافته‌اند و نمی‌توان آنها را قوم واحدی دانست.

بنابراین قوم لر قومی مستقل است اما اینکه از چه تاریخی به این نام شناخته شده دقیقاً معلوم نیست. واژه لر اولین بار در نوشته‌های مورخان و جغرافی دانان قرن چهارم هجری مشاهده می‌شود که اغلب به صورت اللریه، لاریه، لوریه و بلاد اللور ضبط شده است.<sup>۲۰</sup> ولی در مورد نامگذاری قوم لر تا قرن هشتم هجری اظهار نظری نشده و از قرن هشتم است که حمدالله مستوفی، آن هم احتمالاً به اقتباس از زبدة التواریخ کاشانی، در مورد نامگذاری قوم لر سخن می‌گوید. و پس از اوست که افرادی مانند معین‌الدین نظری (۸۱۶هـ) در منتخب التواریخ و قاضی احمد بن غفاری کاشانی (متوفی ۹۷۵هـ) در تاریخ نگارستان و امیرشرف خان بدلیسی (۱۰۰۵هـ) در شرف‌نامه در مورد نامگذاری قوم لر سخن گفته‌اند که عمده‌تاً مطالب زبدة التواریخ و تاریخ گزیده را با اندک دخل و تصرفی نقل کرده‌اند.

به طور کلی نظریات مربوط به وجه تسمیه لرها را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد: ۱. برخی لرها را از نسل شخصی به نام لر دانسته‌اند (مستوفی)؛ ۲. برخی واژه لر را مشتق از کلمات ایرانی چون لهراسب و غیره دانسته‌اند؛ ۳. برخی واژه لر را مشتق از اسم مکان دانسته‌اند و معتقدند که: (الف) لر محلی بوده در ولایت مانرود یا ماپرود که اولین جایگاه سکونت اجداد لرها بوده است. ب) واژه لر مخفف اللور می‌باشد که آن هم شهری است در شمال غربی دزفول و حوالی اندیمشک. ج) کلمه لر تحریف شده واژه لیر (محلی واقع در ناحیه جندی شاپور و همچنین نام

۲۰. برای نمونه رک: سفرنامه ابن حوقل (ایران در صورة الارض)، ترجمه و توضیح دکتر جعفر شعار. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶. ص ۲۲، ۲۹، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۲؛ محمدبن احمد مقدسی- احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه دکتر علیقلی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱. ج ۲، ص ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۲۵.

روستایی در نزدیکی سوق کهگیلویه] یا لیر یعنی کوه‌های پوشیده از جنگل است.<sup>۲۱</sup> از مجموع مطالبی که ذکر شد می‌توانیم چنین نتیجه بگیریم که ساکنان منطقه کهگیلویه در مقطع زمانی مورد بحث (قرن ششم هجری) بقایایی از ساکنان بومی بازمانده از دوران هخامنشیان و ساسانیان بوده‌اند و ایل جاکی در این مقطع زمانی بدانان پیوسته‌اند. البته امروزه عمده جمعیت استان کهگیلویه و بویراحمد (به استثنای سادات ساکن در استان) از نسل ایل جاکی محسوب می‌شوند و این امر نشان می‌دهد که ایل جاکی به تدریج قدرت گرفته و سایر سکنه را در خود مستحیل کرده است. در مباحث بعد بیشتر به این موضوع خواهیم پرداخت.

### جغرافیای تاریخی کهگیلویه در این دوره

در قرن ششم هکه اتابکان بر منطقه لر بزرگ حاکم شدند، مملکت فارس نیز به پنج کوره تقسیم شده بود: ۱. کوره اصطخر؛ ۲. کوره دارابجرد؛ ۳. کوره اردشیر خُره؛ ۴. کوره شاپور خُره؛ ۵. کوره قباد خُره.<sup>۲۲</sup> قسمت عمده این سرزمین که امروزه استان کهگیلویه و بویراحمد را تشکیل می‌دهد در این مقطع تاریخی جزو شاپور خُره محسوب می‌شد و تقریباً به استثنای بخشی از منطقه بهمئی گرمسیر، بقیه مناطق استان جزو کوره مذکور به حساب می‌آمدند. این بلخی در قرن ششم هجری از مناطقی به نامهای جنب ملغان، صرام و بازرنگ، سیمتخت، بلاد شاپور (میان پارس و خوزستان)، زیر و کوه جیلویه در حوزه کوره شاپور خُره نام می‌برد و در وصف زیر [زیر] و کوه جیلویه می‌نویسد:

آبهای روان بسیار و دیهها داشتست نیکو؛ اما در روزگار فترت و استیلای  
ملحدان ابادالله سنتهم خراب گشت و درختستان میوه‌هاست و زیر جامع و  
منبر دارد و نواحی آن به سمیرم نزدیک است و نخچیرگاه است.<sup>۲۳</sup>

۲۱. بهاروند، همان، ص ۱۹.

۲۲. ابن‌البختی، فارسنامه، به کوشش گای لیستراتج و رینولد آلن نیکلسون، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.

ص ۱۲۱. ۲۳. همان، ص ۱۴۸.

## اتابکان لر در کهگیلویه

اکنون که ریشه نژادی و ترکیب جمعیتی کهگیلویه را به اجمال بررسی کردیم، به وضع حاکمیت سیاسی این منطقه و حکومت اتابکان لر بزرگ بازمی‌گردیم. در صفحات قبل از نحوه به قدرت رسیدن ابوطاهر و تأسیس سلسله اتابکان لر بزرگ اجمالاً آگاه شدیم. به هر حال اتابکان شهر ایذه را پایتخت خود قرار داده و بر منطقه لر بزرگ حکومت می‌کردند که منطقه کهگیلویه بخشی از آن به حساب می‌آمد. اما در دوره مغولان زمانی حکومت منطقه کهگیلویه از اتابکان سلب و زمانی دیگر به آنان باز پس داده می‌شد.

ابوطاهر از سال ۵۵۰ تا حدود سال ۶۰۰ حکومت کرد و پس از وی فرزند بزرگش ملک هزار اسب به قدرت رسید. در زمان او منطقه لر بزرگ بسیار معمور و آباد بود و به عبارتی رشک بهشت گشت.<sup>۲۴</sup> و سایر طوایف از سایر مناطق بدین دیار روی می‌آوردند و در همین مقطع است که مستوفی می‌نویسد طوایفی از شام به این منطقه روی آوردند که طایفه جاکلی یکی از آنها بود. هزار اسب آخرین بازماندگان شولان را از منطقه لر بزرگ (کهگیلویه) بیرون راند. وی توانست قلمرو حکومت خود را تا چهار فرسنگی اصفهان گسترش دهد.<sup>۲۵</sup> خلیفه ناصر لقب اتابکی هزار اسب را تأیید کرد. هزار اسب نیز رابطه دوستانه‌ای با محمد خوارزمشاه برقرار کرد. پس از هزار اسب فرزند او عمادالدین از ۶۲۶ تا ۶۴۶ بر جای پدر نشست و پس از عمادالدین برادرش نصره‌الدین کلجه از ۶۴۶ تا ۶۴۹ حکومت کرد.<sup>۲۶</sup>

اتابک تیکله فرزند دیگر هزار اسب از ۶۴۹ تا ۶۵۶ حکمران منطقه بود. در زمان حکومت تیکله بود که اتابک سعد سلغری به دفاع از شولان، سپاهی مرکب از ده هزار پیاده لر و شول و ترک به فرماندهی جمال‌الدین عمر لالبا، عم‌زاده هزار اسب به جنگ تیکله فرستاد.<sup>۲۷</sup> اما تیکله توانست این حمله و سه حمله دیگر

۲۴. مستوفی، همان، ص ۵۲۰.

۲۵. ولادیمیر مینورسکی. رساله لرستان و لرها. ترجمه سکندر امان‌اللهی بهاروند و لیلی یختیار [در کتاب دوسفرنامه درباره لرستان] تهران، بابک، ۱۳۶۲. ص ۴۰. ۲۶. اقبال آشتیانی، همان، ص ۵۹۱.

۲۷. مستوفی، همان، ص ۵۲۲.

سلفریان را سرکوب کند. تیکله همچنین در سال ۶۵۶ که هلاکو خان مغول عازم تسخیر بغداد شد وی را همراهی کرد، اما نتوانست تأثر و خشم خود را از بدرفتاری مغولان با خلیفه و مسلمانان پنهان دارد. در نتیجه هلاکو خان از او رنجید. تیکله که از رنجش هلاکو خان آگاه شد به لرستان رفت و در قلعه «مون گشت» واقع در جنوب غربی مالمیر متحصن شد. هلاکو ابتدا او را بخشید و سپس تغییر عقیده داد و او را در تبریز اعدام کرد.<sup>۲۸</sup>

پس از تیکله، هلاکو خان حکومت لر را به شمس‌الدین آلب ارغو برادر تیکله (مینورسکی: ۴۰، آلب ارغو را فرزند تیکله می‌داند.) سپرد. آلب ارغو از ۶۵۶ تا ۶۷۲ حکومت کرد. او به شیوه عشایری زندگی می‌کرد و زمستان را در مناطق گرمسیری چون ایذه و تاپستان را در جوی سرد و بازفت (سرچشمه کارون) می‌گذراند. در دوران حکومت این اتابک حادثه مهمی رخ نداد و او بیشتر به عمران و آبادانی و تشویق مردم به کشاورزی پرداخت.

در سال ۶۷۲ یوسف شاه فرزند آلب ارغو جانشین او شد و تا ۶۸۸ حکومت کرد. یوسف شاه دوران جوانی را در دربار اباق‌آن فرزند هلاکو خان مغول گذراند و در این مدت شجاعت خود را نشان داد. اباقاخان ایالت خوزستان، ناحیه کهگیلویه و شهر فیروزان و گلپایگان را جزو قلمرو یوسف شاه کرد. یوسف شاه به کهگیلویه رفت و به سرکوب شولان توفیق یافت. در سال ۶۸۳ بین احمد تکودر و ارغون خان فرزندان اباق‌آن (اباقاخان) جنگی به وقوع پیوست و یوسف شاه چون نمی‌توانست از اطاعت احمد تکودر سرپیچی کند، هنگامی که احمد از لرها کمک خواست، به ناچار و با اکراه با دو هزار سوار و ده هزار پیاده به مدد وی رفت. اما احمد در خراسان از ارغون شکست خورد و لرها از بیابان طبرس به طرف نطنز عقب‌نشینی کردند و بیشتر آنان در این بیابان از تشنگی جان سپردند. پس از فوت احمد تکودر (در ۶۸۳) برادرش ارغون به حکومت رسید و یوسف شاه به خدمت ارغون درآمد. و در سال ۶۸۸ به فرمان ارغون خان مغول عازم کهگیلویه شد، اما در راه خواب وحشتناکی دید و از سفر منصرف شد و در همان سال درگذشت.

۲۸. مینورسکی، همان، ص ۴۰.



پس از مرگ یوسف شاه فرزندش افراسیاب جانشین او شد. افراسیاب از ۶۸۸ تا ۶۹۵ حکومت کرد. او برادر خود احمد را به دربار غازان خان مغول فرستاد و خود به حکومت پرداخت. وی افرادی همانند نظام‌الدین، جلال‌الدین و صدرالدین را که از زمان ملک هزار اسپ وزارت خاندان ایشان را به عهده داشتند به وضع شیعی کشت و در سال ۶۹۰ قزل را که عموزاده پدرش بود به تعقیب برخی از بستگان مقتولان که به اصفهان پناه برده بودند فرستاد اما در همین هنگام ارغون خان درگذشت. قزل از فرصت استفاده کرد و حاکم مغول اصفهان را کشت، شهر را به تصرف خود درآورد و افراد فراری را که به تعقیب آنها به اصفهان رفته بود پیدا کرد و به قتل رساند.

افراسیاب موقعیت را مغتنم شمرد و به گسترش حکومت خود پرداخت. بستگان خود را به حکومت اصفهان، فارس، همدان و نواحی خلیج فارس منصوب کرد و تصمیم گرفت که تبریز پایتخت مغولان را به تصرف درآورد. در حوالی کاشان (نزدیکی کهرور) فرمانده مغول را که امیر توزاک نام داشت شکست داد. بخشی از لشکر افراسیاب را الوار تشکیل داده بودند و به قول مستوفی:

شکست بر مغولان آمد. لران هنیمت بسیار یافتند و در خانه‌های مغول دست به فسق و فجور زدند. مغولان از سر غیرت و حمیت معاودت کردند و به زخم تیغ دمار از روزگار لران برآوردند. گویند در آن جنگ یک زن ده مرد لرا کشته بود.<sup>۲۹</sup>

در این هنگام گیخاتو خان مغول (۶۹۴-۶۹۰) سپاهی به فرماندهی امیر تولدای ایداجی به تعقیب افراسیاب فرستاد. افراسیاب شکست خورد و در قلعه مون گشت متحصن شد و دخیلی بسیار از لشکر لران علف شمشیر بلا و هدف تیر قضا گشتند.<sup>۳۰</sup>

افراسیاب سرانجام تسلیم شد و به حضور گیخاتو خان رسید. خان مغول او را بخشید و در حکومتش ابقا کرد. افراسیاب در این دوره از حکومت خود، بسیاری از

۲۹. مستوفی، همان، ص ۵۴۷. ۳۰. مستوفی، همان، ص ۵۴۷.

اقربا و وزرای خود از جمله قزل، سلفر شاه، خواجه فخرالدین یوسف ابن سراج الدین، امیر حسن شهریار، تاج الدین علی کامیار عقیلی، احمد حاجی استرکی، ابوطالب شهر امیر، شمس الدین احمد زنگی و جمال الدین محمود ابوالفوارس را به قتل رساند و در حکومت مطلق العنان شد. هنگامی که غازان خان مغول (۷۰۳-۶۹۴) به قدرت رسید، افراسیاب را بر حکومت خود بر بلاد لر باقی گذاشت. در سال ۶۹۵ که غازان به قصد بغداد از همدان می‌گذشت، افراسیاب به حضور او رسید و سپس مرخص شد. اما در مراجعت به امیر هرقداق والی فارس برخورد که می‌خواست به اردوی غازان خان پیوندد. امیر هرقداق، افراسیاب را با خود پیش غازان خان آورد و ضمن بیان شرحی از رفتار او برای غازان خان، باعث شد تا خان مغول در همان سال فرمان قتل وی را صادر کند.

در سال ۶۹۵ نصرت الدین احمد برادر افراسیاب جانشین او شد و تا سال ۷۳۰ حکومت کرد. او آداب مغول را در منطقه لر بزرگ رواج داد و تدابیری کرد تا از هر گونه برخورد با مغولان اجتناب ورزد و به جبران خسارات و ویرانیهای دوران افراسیاب پردازد. به همین دلیل عایدات سالانه مملکت خود را به سه سهم متساوی تقسیم می‌کرد. یک سوم آن را به مخارج شخصی و خدمه‌اش اختصاص می‌داد و یک سوم را به مصارف لشکری و سایر مخارج دولت و یک سوم دیگر را صرف امور فرهنگی و دینی می‌کرد. وی در ساختن راهها و ایجاد مدارس و خانقاهها بسیار می‌کوشید. در زمان او نزدیک به ۱۶۰ خانقاه در مناطق مختلف ساخته شد.

نصرت الدین فردی دانش دوست نیز بود و علاوه بر حسن سلوک با مردم، با علما و ادبا و شعرا حشر و نشر داشت و کتابهایی همانند تاریخ المعجم فی آثار ملوک المعجم نوشته فضل الله قزوینی، معیار نصرتی در فن عروض و قافیه نوشته شمس فخری اصفهانی و تجارب السلف به قلم هندوشاه بن سنجر نخجوانی به نام او نوشته شده و به وی هدیه شده است. پس از نصرت الدین احمد فرزند او یوسف شاه دوم از ۷۳۰ تا ۷۴۰ و پس از او افراسیاب دوم از ۷۴۰ تا احتمالاً ۷۴۶ حکومت کردند. پس از افراسیاب دوم پسرش (و با احتمالاً نوه‌اش) نورالورد به حکومت رسید و احتمالاً از ۷۴۶ تا ۷۵۷ حکومت کرد. چون در دهه‌های اولیه قرن